



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب لغات کلام الله مجید
مؤلف سید محمد کرمانی
موضوع قرآن - واژه نامه - فارسی زبان - فارسی - عربی
سال چاپ ۱۳۳۲ ق. محل چاپ
کاتب
طول عرض شماره صفحه ها ۱۱۲ صفحه
شماره عمومی ۲۹۴۷۷ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

۱۵۹۵۱
کلام الله

نسخه کد ۱۰۰
محمد کرمانی
۲۹۷/۱۳۶
۲۹۷/۱۳۶

تالیف
جناب شیخ سعید آقا محمد کرمانی
مباشرت علی بن الحارثی آقا
حسین مصدق

۲۳۹۷۱۲

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۱۲۰۷۱۲
آبان ۸۰

طبع ثالث حق طبع محفوظ
بنا بر کتب و احکام
۱۳۳۰

تعارف کلام
۱۵۹۵۱

تذکره کلام
محرمانی

۲۹۷۱۳۲
ل ۴۶۲ ک

تالیف
جناب شیخ عبدالقادر محمدی

مباشرت الحاج آقایی

حسین

۲۳۹۷۱۲

طبع ثالث حق طبع مخفی
بیار کج و کج

۱۳۳۰

کتابخانه استاد قدس مشهد
۳۳۰۷۱۳
تاریخ آبان ۸۰

(۷) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِهْدِنَا هَدْيَ كُنْ مَادَا

اسم	نام	صراط	راه
الله	خدا	مستقیم	راست
رَحْمَن	بخشنده	الدین	آینجا کینکا
رَحِيم	مهربان	انعمت	نعمت داری
حمد	ستایش	علیهم	برایشان
ل	برای	غیر	جز
تَبَرَّ	پروردگار	مغضوب	ختم کرده شده
عَالَمِينَ	جهانبان	ضالین	گمراهان
مَالِك	صاحب	سُورَةُ الْبَقَرَةِ	
يَوْم	روز		
بَيْنَ	جزا	ذَلِكَ	آن
إِيَّاكَ	نورا	كِتَاب	کتاب نوشته
نَعْبُدُ	عبادت میکنم	لا	نه
تَسْتَعِينُ	طلب میکنم	رَبِّ	شک

حرف ۱

(۳)

فیه	دراو	مُفْلِحُونَ	رستگاران
هُدًى	ره نمایند	إِنْ	بدستی که
مُتَّقِينَ	رهبرکاران	كُفْرًا	کافر شدند
بُؤْسُونَ	می گروند	سَوَاءٌ	یکسانست
غَيْبٌ	پنهانی	أَيَا	آیا و خواه
يُقِيمُونَ	برپا میدارند	أَنْذَرْتُ	نترسانید
صَلَاةٍ	نماز	أَمْ	یا
رَزَقْنَاهُمْ	روزی دادیم ایشانرا	لَمْ تَنْذِرْ	نترسانید
يُنْفِقُونَ	خرج می کنند	خَمَّ	مهر کرد
أَنْزَلَ	فرو فرستاد	قُلُوبَ	دلهای
إِلَيْكَ	بسوی تو	سَمِعَ	کوش
مَا	آنچه	أَبْصَارَ	چشمها
مِنْ	ان	غِشَاوَةٍ	پوشش
قَبْلَ	پیش	عَظِيمِ	بزرگ
بُؤْسُونَ	بقبری کنند	نَاسِ	مردم
أُولَئِكَ	آنجماعت	بَقُولُ	میگویند

أَمَّا	کرویدیم	مَحْنٌ	ما
يُخَادِعُونَ	فریب دهند	مُضِلُّونَ	اصلاح
مَا يَخْدَعُونَ	فریب		کنندگان
	نمیدهند	أَلَا	آگاه باش
يَشْعُرُونَ	می فهمند	أَمِينُوا	بگروید
زَادَ	زیاد کرد	كَا	همچنانکه
مَرَضٌ	بیماری	سَقَاهَا	پیچیدان
أَلِيمٌ	دردناک	لَفُوا	ملاقات کردند
كَانُوا	بودند	أَمَنُوا	گرویدند
يَكْدِبُونَ	دروغ می گفتند	يَعْلَمُونَ	می دانند
إِذَا	وقتی که	خَلَوْا	خلوت کردند
قِيلَ	گفته شد	شِبَابِهَا	شیطانها
لَا تُقْبِدُوا	افسار	مَعَ	با
	نکند	مُسْتَهْزِئُونَ	مسخره
أَرْضٌ	زمین		کنندگان
إِنَّمَا	اینست جز اینست	يَسْتَهْزِئُونَ	مسخره میکنند

يَمْدٌ	می کشد	ذَهَبَ	بنور
۲	در		بر دخیل و شنائی اینها
طَبَّانٌ	سرکش	نُورٌ	روشنائی
بَعَثُونَ	سرگردانی	نَزَلَ	واکدشت
أَشْتَرُوا	خریدند	ظُلُمٌ	تاریکیها
ضَلَالَةٌ	گمراهی	يُبْصِرُونَ	می بینند
مَادِحَتٌ	سود نکرد	صَمٌّ	گرمها
نِجَاحٌ	نجات کردن	بَكْمٌ	لالها
اسْتَوْفَدَ	برافروخت	عُمَى	کورها
نَارٌ	آتش	يَرْجِعُونَ	برمی گردانند
فِ	پس	صَيِّبٌ	باران بزرگ قطره
لَمَّا	چونکه	سَمَاءٌ	آسمان
أَضَاءٌ	روشن	رَعْدٌ	صدای
	کرد		آسمانها
حَوْلَ	دور	بَرَفٌ	روشنائی
ذَهَبَ	رفت	يَجْتَلَوْنَ	فرار می دهند

أَمَّا	کرویدیم	نَحْنُ	ما
يُنَادِعُونَ	فریاد میکنند	مُضِلُّونَ	اصلاح
مَا يُنَادِعُونَ	فریاد		کنندگان
	نمیدهند	أَلَا	آگاه باش
يَشْعُرُونَ	می فهمند	أَمِينُوا	بگروید
زَادَ	زیاد کرد	كَمَا	همچنانکه
مَرَضَ	بیماری	سُقَاهَا	پیچیدان
أَلِيمَ	دردناک	لَفُوا	ملاقات کردند
كَانُوا	بودند	أَمِنُوا	گرویدند
يَكْتُمُونَ	دروغ می گفتند	يَعْلَمُونَ	می دانند
إِذَا	وقتی که	خَلَوْا	خلوت کردند
قِيلَ	گفته شد	شِبَاهِينَ	شیطانها
لَا تُفْسِدُوا	افسار	مَعَ	با
	نکند	مُسْتَهْزِئُونَ	مسخره
أَرْضَ	زمین		کنندگان
إِنَّمَا	اینست جز اینست	يَسْتَهْزِئُونَ	مسخره میکنند

يُمْدُدُ	می کشد	ذَهَبَ	لله بنورهم
۲	در		بر د خلد و شنائی اینست
طُغْيَانٍ	سرکشی	نُورَ	روشنائی
يَعْمَهُونَ	سرگردانی	نَزَلَ	واکنشت
أَشْتَرُوا	خریدند	ظُلُمَاتٍ	تاریکیها
ضَلَالَةٍ	گمراهی	يُبْصِرُونَ	می بینند
فَارِجَتِ	سود نکرد	صُمٌّ	گرمها
نِجَاحٍ	نجات کردن	بُكْمٌ	لالها
اسْتَوْفَدَ	برافروخت	عُيُ	کورها
نَارَ	آتش	يَرْجِعُونَ	برمی گردانند
فَ	پس	صَيِّبٍ	باران بزرگ قطره
لَمَّا	چونکه	سَمَاءَ	آسمان
أَضَاءَتْ	روشن کرد	رَعْدٌ	صدای
	کرد		آسمانها
حَوْلَ	دور	بَرَقَ	روشنائی
ذَهَبَ	رفت	يَجْعَلُونَ	فرار میدهند

اَصَابِعَ	انگشتها	كُلَّ	هر - همه
اِذَانٍ	کوشها	شَيْءٍ	چیز
صَوَائِقُ	طعمها	قَدِيرٌ	قدرت دارنده
	رعده با آتشها	اعْبُدُوا	عبادت کنید
حَذَرَ	ترس	خَلَقَ	خلق کرد
مَجْطَا	احاطه کند	لَعَلَّ	شاید
بَكَادُ	نزدیک میشود	سَقَوْنَ	پیرهن زد
يَخْطِفُ	میرباید	بَنَاءَ	سقف
كُلَّمَا	هر زمانی که	مَاءَ	آب
مَشَوْا	رفتند	اَخْرَجَ	بیرون کرد
اَضَاءَ	روشن شد	ثَمَرَاتِ	میوه ها
اَظْلَامَ	تاریک شد	رِزْقِ	روزی
نَا مَوْا	ایستادند	لَا تَجْعَلُوا	قرار
لَوْ			ند هبید
	اکبر	اَنْذَادِ	شریکها
شَاءَ	خواست	كُنْتُمْ	بودید

نَزَّلْنَا	فرو فرستادیم	جَنَاتٍ	باغها و بهشتها
اَسْتَوَا	بیابند	تَجْرِي	جاری میشود
اَنۡوَا	سُورَةُ	تَحْتَ	زیر
	بیاوردید سوره را	اَنْهَارٍ	جوها
اَدْعُوا	مخوانند	مُتَشَابِهٍ	باهم شباهت دارنده
خَلَقَ	خلق کرد	ازْوَاجٍ	جفتها
دُونَ	غیر	مُطَهَّرَةٍ	پاکیزه شده
صَادِقِينَ	راستگواران	فِيهَا	در او
لَمۡ تَعْمَلُوا	بجانب آوردید	خَالِدِينَ	جاودا باشند
وَقُودَ	آتش کبریا	لَا يَمْتَسِي	چسبانند
حِجَارَةً	سنگ	اَنْ	ایکه
اِعْدَّتْ	مهیباشد	يَضْرِبُ	بزند
بَشَرٍ	بشارت	بَعُوضَةٍ	پشه
	بده	خَوْفِ	بالا
صَالِحَاتٍ	شایستهها	يَعْمَلُونَ	می

حَقٌّ	ثابت	الدَّيِّ	آنچنان که
أَرَادَ	خواستند	أَسْتَوَى	فصل کرد
يُضِلُّ	گمراه می کند	سَوَى	معند کرل
يَقْضُونَ	می شکنند	زُوج	جفت
مِثْقَالِ	پیمان	كُلًّا	بخورید
يَقْطَعُونَ	می برند	رَعَدَ	فراوان
يُوصَلُ	پیوند کرده شود	حَبْثُ	هر چائی که
خَاسِرُونَ	زبان کاوان	يَشْتُمَا	خواستند
كَيْفَ	چگونه	لَا تَقْرَبَا	نزدیک نشوید
أَمْوَاتٍ	مرده ها	هَذِهِ	این
أَحْيَا	زنده کرد	شَجَرَةٍ	درخت
ثُمَّ	پس	تَكُونَانِ	می شایند
يُحْيِي	می برانند	شَمَادُونَ	شماره دهن
رُجَعُونَ	برگردانند	ظَالِمِينَ	ظلم کنندگان
هُوَ	می شود	أَزَلَّ	لغزائند
	او	أَخْرَجَ	بیرون کرد

أَهْبِطُوا	فرو آید	يَجْزُونَ	محزون می شود
عَدُوٌّ	دشمن	كَذَّبُوا	نگذیبند
مُنْفَرِّ	اوامکا	آبَات	ناشانه
مَنَاعَ	کامران	أَصْحَابَ	باران
حِينَ	هنگام	بَنِي	پسرها
تَلَقَّى	برخورد	إِسْرَائِيلَ	حضرت یعقوب
ثَابِتٌ	بازگشت کرد	أَزْكَرًا	یاد کنید
تَوَّابٌ	توبه پذیر	أَوْفَا	وفا کنید
جَمِيعٌ	همگی	إِرْهَبُونَ	بترسیدند
بِآيَاتِنَا	میباید	مُصَدِّقٌ	تصدیق کننده
فَأَمَّا بِنَايَتِكُمْ	پس	ثَمَنَ	فیمت بها
أَصْلَافًا	اگر بیاید	فَلِيلِ	که
بِأَيِّ	ازین	تَكْمُونَ	پنهان
يَتَّبِعُ	پیروی کرد	آيَاتِ	میکنند
خَوْفٌ	ترس	اتَّقُونَ	پرهیزید

البقره
سوره

لَا تَلْبَسُوا	آمنه نسا	راجعون رجوع کنندگان
اِرْكَعُوا	ركوع كعبه	فَسَلَّكَ فَصَلَّاتُكُمْ
تَأْمُرُونَ	امر می کنید	تَجْزَى حُكْمًا
بِرَّ	بنی	می کند
اَنْتُمْ	شما	لَا تُؤْخَذُ گرفته
تَسْوُونَ	فراموش	نمیشود
ی کیند	عدل	فدیه
تَنَلُونَ	می خوانید	يُنْصَرُونَ باری کرده می شوند
لَا تَعْقِلُونَ	تغفل نمی کنید	يَسُومُ عذاب می کند
اِسْتَجِبُوا	باری بپوشد	سوء بدتر
صَبْر	شکیبایی	يَذَبْحُونَ می کشند
كِبْرَة	بزرگ	يَسْتَحْجُونَ زنده و گذارند
الَّا	مکر	بَلَا محنت و آزارش
خَاشِعِينَ	فروتنان	فَرَقْنَا شکافیم
بُضُون	کمان می کند	مَجْر دریا
مُلَاقُونَ	رسندگان	اَعْرِفْنَا غرق کردیم

جفر

تَنْظُرُونَ	نظری کنید	لَنْ تُؤْمِنَ هرگز ایمان
وَأَعِدْنَا	وعدۀ داد	نمی آوریم
مُوسَى	پیغمبر است	حَتَّى تا
ارْبَعِينَ	چهل	نَرَى ببینیم
لَيْلَةً	شب	اَشْكَارًا اشکارا
اتَّخَذْتُمْ	گرفتید	بَعَثْنَا برانگیختیم
عِجْل	کوسنا	ظَلَّلْنَا سایان خیمه
عَفَوْنَا	عفو کردیم	غَمَام ابر
تَشْكُرُونَ	شکر کنید	مَنْ نرنجبین
فَرَمَات	حجت	سَمِعَ بَرِيان سرخ بریان
قَوْم	کروه	كُلُوا بخورید
اتَّخَذَ	گرفت	طَبِيبَات پاكيزه ها
تَوَبُّوا	بازگشت کنید	رَزَقْنَا روزی دادیم
بَارِء	پروردگار	اَنْفُس خودها
اَفْلُلُوا	بکشید	حَبَّتُ هر جا
اَنْفُس	خودها	شِئْنُمْ خاستهید

البقرة
سورة

(۱۲)

رَغَدًا	فراوان	لَنْ نَصْبِرَ	هرگز صبر نمیکنیم
ادخلوا	درآید	ادْعُ	بخوان
يُجَدِّدًا	سجد کنندگان	ثُبُتٌ	میرود
حِلَّةٌ	فروختن	بَقْلٌ	تره
تَغْفِرُ	می آمرزد	قِثَاءٌ	خار
خَطَابًا	کناهان	فُومٌ	سپر
مُحْسِنِينَ	نیکوکاران	بَصَلٌ	پیاز
بَدَلٌ	بگردانید	تَسْبِيلُونَ	بدل میکنند
رَجَزٌ	عذاب	ادْنَى	پشتتر
سَمًا	آسمان	مِصْرٌ	نام شهر است
اسْتَسْقَى	طلب آب کرد	و شهر بزرگ را مصر گویند	
انْفَجَرَتْ	شکافت	سَأَلْتُمْ	خواستید
عَيْنٌ	چشمه	ذِلَّةٌ	خاری
اشْتَرَى عَشْرَ	دوازده	مَسْكَنَةً	درویش
مَشْرَبٍ	آشورد	جَاؤَا	باز گشتند
لَا تَقْتُلُوا	از حد نگذرید	غَضَبٌ	خشم

(۱۳)

حزق

آيَاتٌ	نشانهها و معجزات	نَكَالٌ	عبرت
نَبِيِّينَ	پیغمبران	يَدَّيْنِ	دور دست
عَصَوًا	نافرمانی کرد	اَنْ تَذْجُوا	اینکه بکشید
يَعْتَدُونَ	از حد می گذارند	بَقَرَةً	گاو
هَادُوا	بهودی شد	تَخَذَ	میکبرد
نَصَارَةٍ	ترسایان	هَزُورًا	مسخره
صَالِحِينَ	سنان پرست	اعْوُذُ	پناه می برد
رَفَعْنَا	بلند کردیم	جَاهِلٌ	نادان
طُورٌ	کوه	ادْعُ	بخوان
خُذُوا	بگیرید	يُبَيِّنُ	ظاهر می کند
قُوَّةً	توانایی	مَا نَرَى	آنچه - چه آید
تَوَلَّيْتُمْ	روی گردانید	هِيَ	او
عَلِمْتُمْ	دانستید	فَارِضٌ	پیر
سَبَبٌ	شنبه	يَكْرَهُ	جوان
فِي رَدَّةٍ	بوزینه ها	عَوَانٌ	میانها
خَاسِبِينَ	رانده شدگان	أَوْنَ	ننگ

صَفْرَاءُ	زنده	مُخْرَجٌ	بیرون کننده
فَاعٍ	غایب شده	مُحِبِّی	زنده می کند
تَسْرُو	شاد می گردند	مَوْنٌ	مرده ها
تَشَابَهَ	مشابه	بُرَى	می نماید
ذَلُولٌ	رام	آيَاتٌ	نشانه ها
تُشِيرُ	منقلب شده	لَعَلَّ	شاید
لَا تَسْفَى	آب نمیدهد	قَتَّ	سخت شد
حَرَثٌ	کشت	أَشَدَّ	سخت تر
مُسْلَمَةٌ	دست باز	جَاهَانٌ	سنگ
دَاسْتَنَدَه	داشته شده	فُتُو	صلابت
لَا شِبْهَ رَنبٍ خَالِفٌ	لا شیبه رنبد مخالف	بَشَقِو	مشکافد
جُنَتْ	آمدی	بَتَفَجَّرُو	روان می شود
ذَبَحُوا	سر بریدند	لَ	هر آینه
كَادُوا	نزدیک بودند	أَنْهَارٌ	جوها
قَتَلْنُمُ	کشید	مُخْرَجٌ	بیرون می آورد
إِذَا رَأَوْهُ	اگر او را دیدند	بَهَبُ	فرود می آید

بَابِلُ	شهر بابل	أَنْظُرُ	نظر میکنم
مَارُوتٌ	ماروت دو	مَارُوتٌ	دوست
قَتْنَه	از مایش	تَشَاءُ	بخواهد
بَعْلُونٌ	تعلیم میکند	نَنْخُ	نخ میکند
بَقْرُونٌ	حذائی می اندازد	نَفْسِي	فرا می بینم
مَرَّةً	مره	نَائِي	می بینم
زَوْجٌ	جفت زن	بَعْدَلٌ	بدل میکند
ضَارِبٌ	ضرب رساننده	صَلٌ	کراه شده است
أَشْرَى	خرید	سَوَاءُ التَّيْلِ وَالدَّارِ	سواء التیل و راه دار است
خَارِقٌ	بهره	بَرْدُونٌ	بر میگرداند
أَنْفُوا	بهره	نَبَّيْنٌ	ظاهر شد
مَنْوَبَةٌ	پاداش	أَعْفُوا	در گذارید
عِنْدَ	نزد	يَحْدُونُ	می بیند
خَبْرٌ	بهره	هُودٌ	یهودی
رَاعِنَا	مرامان کن	نَضَارِي	نضار می بیند

امانی	ارزوها	سعی	سعی کرد
ماتوا	بیاورید	خاقین	رنسندگان
برهان	حجت	خری	رسوئی
بل	اری	اینها	هرجا
اسلم	خالص کرد	نواوا	بگردید
وجهه	روی او	شم	انجا
محسن	نیکوکار	سبحانه	پاکي اورا
اجر	مزد	ولد	فرزند
خوف	ترس	فانیون	فرمان برونه
بیلون	میخوانند	بدیع	از نوید پداورند
لا یعلمون	نمیدانند	قضی	اراده کرد
مثل	مانند	بکلم	سخن میگوید
اظم	ستمکاران	تسابوت	شبه میگوید
منع	بازداشت	بیتنا	روشن کردیم
بزرگ	بزرگ کرده	ارسلنا	فرستادیم

بشر	مژده دهند	لا ینال	نمیرسد
نکیر	بیم دهند	بیت	خانه
لن یغنی	هرگز خوشنود	مثابه	جای بازگشت
شیع	پیروی میرود	امنا	آسوده
میله	کیش	مصلی	جای نماز
نصیر	باری کنند	طهرا	پاک کیند
فصلت	برتری دادیم	بیتی	خانه مرا
ایقوا	پرهیزید	طابقین	طوار کنند
یوم	روز	رکع	رکوع کنند
لا شری	کتاب نمیکند	سجد	سجده کنند
انین	از مابین کرد	بلد	شهر
انتم	با تمام دنیا	ارزق	روزی ده
جاعل	گردانند	امیع	بر خورداری
امام	پیوا	قلیل	کم
دوبه	فرزند داد	اضطر	بچاره میکنم

پیشتر

از پیشتر

جری

(۲۳)

مَضْمُون	بازگشت	وَقْتِ	وصفیه کرد
تَرْفَعُ	بلند میکند	لَا تَمُوتُنَّ	باید نمیرید
تَقْبَلُ	قبول میکند	شَهِدَاءَ	شاهد ها
تَوَاعِدُ	اساسها	حَضَرَ	حاضر شد
أُمَّةٌ	گروه	مَوْتِ	مرگ
أَرِ	بنما	تِلْكَ	آن
مَنَاسِكَ	موضعها	خَلَّتْ	گرفت
عِبَادَتِ	عبادت	لَا تَسْأَلُونَ	پرسید
بِدْرٍ	بد پرور	حَقِيقَتِ	از باطل بگویند
تَوَابِ	توبه پذیرد	أَسْبَابِ	فرزندان
أَبْعَثْ	برانگیز	لَا تُفَرِّقْ	جدائی نماند
بِرَّكِ	پاکیز میکند	تَوَلَّوْا	گردیدند
بِرَّعَتِ	احرام میکند	شِقَاقِ	خلافت
يَلْمُ	طریقه	سَبْكِ	سبکی
سَهْلَةٍ	سبک	وَرْدِ	باشد
أَضْلَعْنَا	برگزیدیم	بِکُنْ	یکند

صِبْغَةٍ	رنگ کرد	حَبَّتِ	هر نما
وَبَاكِيَةً	کردن	أَهْوَاءِ	آرزوها
تُحَاجُّونَ	محتاج میکنید	تَوَاسَّطُهَا	میانها
مُخْلِصُونَ	خالص کردن	ظَالِمِينَ	ظالمین
وَلَّى	گروانید	بِعَرَفُونَ	میشناسند
وَسَطِ	میان	أَبْنَاءِ	پدران
شَهِيدِ	کواه	مُتَرَبِّعِ	شک آید
بِنَقَلِ	میبرد	أَسْتَفِئُوا	پیشی بگیرید
عَفِيفِ	دو پاشنه	أَهْمَا	هر جا
رَوْفِ	مهربان	لَا تُخْشَوْا	ترسید
نَزَى	میپسند	أَرْسَلْنَا	فرستاد
نَقَلِ	گروانید	أَشْكُرُوا	سپاس داری
نَرْضَى	بپسندی	تَسْلُوتَكُمْ	هر آینه
شَطْرِ	جانب	أَزْمَانِ	میکنیم
مَسْجِدِ	مسجد است	جَوْعِ	گرسنگی

نفس	کمی	شاکر	جرا دهند
انفس	نفسها	انوب	بازگشت میکنم
اصابت	رسید	اللبل	شب
مصبیه	بلیه	نهار	روز
واجعون	بر کرده گان	فلك	کشی
صلوات	رحمتها	ب	پراکنده کرد
رحمة	نعمت	دایره	جنبند
صفا و مروه اسم و کوه	نصرت	کرد ایند	
سغاثر نشانها و علا	رباح	بادها	
حج	حج کرد	سحاب	ابر
اعمر	عمره بجا آورد	مستخر	وام کرده شد
جناح	گاه	محبون	دوست میدارند
بطون	طوائف	سبره	بیزاری حسد
بطوع	بطوع و رعیت	اتبوا	پروی کرده شد
بجا آورد		مقطعت	برید

اسباب	سبها	اهل	آواز کرده شد
کره	بازگشت	باغ	سم کند
خطوات	گامها	عاد	بجاور کنند
مبین	اشکارا	ممن	بها
سوء	بدی	بطون	شکها
فشاء	کارش	سغان	خلاف
الفتنا	بافیم	بعید	دور
بنعون	مانان میکند	لبن	میت
دعاء	خوانند	بر	میکوی
نداء	آواز کردن	وئل	حاجت
اشکروا	سپاس گویند	دوی	صاحب
اباه	اورا	مری	نزدیک
مبته	مردار	ابن السیل	پس راه
دم	خون	سائلین	سوال کنندگان
لحم	گوشت	رفاب	کردن
خیز بر	خون	موفون	وفا کنندگان

چین	هنگام	خجیف	سایت کردن
صدفوا	راست بکنند	ایمندی	از حد رد کند
کتب	نوشته شد و	اول	صاحبان
واجب	کرده شد	الباب	عقلمها
فصاح	کشن و	حضر	حاضر شد
جراح	کردن بعض	ثک	کدارد
قتلی	کشتگان	خبر	مال و عمل
حر	آزاد	صالح	و خلاف شر
عند	بند	والدین	پدر و مادر
انثی	ماده	افزین	نزدیکان
عفی	عفو کرده شد	بدل	ببديل کرد
اخ	برادر	اشم	گاه
معروف	شناخته	خاف	ترسید
شد	میگویند	موص	وصیت کننده
اداء	رسانند	جیف	میل از حق
احسان	بنگونی کردن	صيام	روزه گرفتن

مریض	بیمار	سئل	پرسید
عده	شماره	عبادی	بنده کانت
آام	روزها	عن	از
ان	دیگر	فرب	نزدیک
بطبقون	طاف میا	اجیب	اجابت میکنم
فدیه	فدا دادن	دعوه	خواندن
طعام	خوردن	داعی	خواننده
نظوع	برعزت بد	لبس	لباس
ان نضوموا	اینکه در	برشدون	هدایت
سهر	ماه	بیابند	بیابند
شهد	حاضر شد	احل	حلال کرده شد
پربد	آزاده میکند	رفت	حاجعت
پسر	آسانی	زنا	زنا
عمر	دشوار	هن	گروه زنان غایب
اتجلاوا	تا اینکه تمام	لباس	پوشش
لتکبروا	تا اینکه بزرگ	مخناون	خجانت میکند

انفس	خودها	حکام	حکم کنندگان
عفی	عفو کرد	مواثبت	وفاها
باشروا	مباشرت کنید	بیوت	خانه ها
ابغوا	طلب کنید	ظهور	پشها
اشربوا	بپاشامید	ابواب	درها
حتى یبین	تا اینکه ظاهر شود	لا تعبدوا	از خدا مکنید
خط	رشته	تفتم	یافید
ابض	سفید	انهموا	بازا بپنایند
اسود	سیاه	عدوان	ستمکاری
فجر	صبح	ایعتدک	ظلم کرد
انموا	تمام کنید	لا تلغوا	بنفکینید
عاکفون	مقیم باشند	تهلکة	هلاکت
لا تقربوا	ز نزدیک نشوید	احزنم	بازداشتید
باطل	ناشایب	استبسر	مبسر شد
ندلون	الفامیکنید	هدی	فرمانی
اهله	ماهای تو	لا تخلفوا	نتراشید

روس	سرها	معلومات	دانشه
حتى یبلغ	تا اینکه برسد	منون	سده ها
محل	موضع	جدال	مجادله کرد
اذی	رنج	نزودوا	نوشه برد
راس	سر	خبر	بهر
نک	فرمانی	زاد	نوشه
تمنع	برخوردار	افضم	برکشید
لمجد	نیافته است	عرفات	موضع است
رجضم	برکشید	استغفروا	طلب آمرزش
ثلثة	سه	فضیتم	بجا آوردید
سبعه	هفت	منایک	افعال حج
کامیله	کامل باشد	خلاق	بهره
شدید	سخت	نگاه دار	ن
عقاب	عقوبت	سربع	شناخته
اشهر	ماهها	حساب	شمار
فرض	واجب کرد	نفل	مساب کرد

مَحْرُومٌ	ناخبر کرد	سِلْمٌ	اشلام
مُحْتَرِفٌ	جمع کرده	كَافَةٌ	هکی
يُحِبُّ	بگفت در باب	وَلَلَّمْ	لغزیدید
الَّذِي	سخت تر	عَزَمَ	غالب
خِصَامٌ	دشمنهاورد	يَنْظُرُونَ	انتظار میکنند
تَوَلَّى	گردید	ظَلَّلَ	سایه بانها
سَعَى	شتاب کرد	سَلَّ	بپرس
بِهَذَا	نابو میکند	زُبْنَ	اواسط کرده
نَسَلَ	اولاد	بَعَثَ	برانگیخت
فَنَادَ	نباہ کاری	مُبَشِّرِينَ	مژده دهندگان
حَبَّ	کفایت	حَسِبْتُمْ	پنداشدید
مِهَادٌ	ازامگاه	مَتَّ	برخورد
بَشَرٌ	میفرود شد	بِأَسَاءَ	بسی بدی
ابْنِخَاءَ	طلب و جشن	ضَرَاءَ	ضرها
مَرْضَاةٌ	خوشنود	زَلُّوْا	حرکت داده
عِبَادٌ	بندگان	مَنْ	که

أَقْرَبِينَ	خوشتر	جَاهِدُوا	جنگ کنید
يَنَافِي	بی بدوا	بِرَجُونِ	امیدیدارند
ابْنِ السَّبِيلِ	راه گذر	خَيْرٌ	شایب
فِي نَالٍ	جنگ کرد	مَبْسُورٌ	فشار
كَرِهَ	مکره	عَفُوٌّ	رناید از نفقه
عَسَى	شاید	اصْلَاحٌ	بصلاح آورد
خَبْرٌ	نیکو	تَخَالُطُونَ	امیزش میکنند
أَنْ يَخْبُوا	اینکه درو	إِخْوَانٌ	برادران
صَدَدٌ	بازداشتن	أَصْحَابٌ	بربرها
أَكْبَرُ	بزرگتر	لَا يَخْجُوا	برتر نخواهند
لَا يَزَالُونَ	همیشه	مَشْرَكَاتٍ	زنجهای شر
حَقٌّ	برده و نابا	أَمَةٌ	کینز
اسْتَطَاعُوا	نوازشند	عَبْدٌ	بنده
حِطَّتْ	شاه و باطل	يَدْعُونَ	مخواتند
هَاجِرُوا	برهن رفتند	مَغْفِرَةٌ	امریزش
أَرْوَطُهُ	ای خود	مُحِبِّينَ	حبص

آدی	پدید آید	عزموا	فصد کردند
اغیرا	کاره بکشد	مطلقات	زنهای طلا
بظهرن	باله بشوند	داده شده	
نظهرن	نظهر کردند	فرو	طهرها جنبا
بفعل کردند		بعوله	شوهر
آن	هر کجا	رد	برگردانید
شتم	خواستند	اراد	خواست
ملائون	رسندگان	درجه	افزونی
عرضه	معرض	مرغان	دو مریه
آبمان	فتمها	امساك	نگاهداشتن
بولون	فتم مخورند	معروف	شناخته شده
ایلا	میکنند	شریج	رها کردن
ترقی	انتظار کشیدن	احسان	بیکوئی
اربعه	چهار	آن بخافا	اینکه برسد
اشهر	ماهها	بعد	بیرون میرود
فاوا	بازگشتند	تلفن	رسیدند

آجلهن	مدتشان	خطبه	خواستگاری
ضارا	ضرورتشان	ستر	پنهانی
بعضا	بند میبندد	لا تغیرموا	فصد میکنند
لا یغفلوا	منع نکنند	منعوا	برخوردار سازند
ازکی	پاکیزه تر	موسع	بوانکر
برضیعن	شیر میبندند	مقشر	بی چهر
اولاد	فرزند	قدر	اندازه
حولین	دو سال	از غنوا	اینکه برسد
کوة	پوشش	و مسر کیند	
وسع	طاقت	ان یعفو	اینکه عفو کند
فصال	از شیر بریدن	کند گروه زنان	
تساو	مشورت کردن	لا تدنوا	فراموش نکنند
سالم	دلیر کردن	حافظوا	مواظبت کنید
بوفون	میبرد	وسطی	میان
بذرون	میگذارند	فانیین	فرمان برداران
عزم	بیکار دارند	مداومت کنندگان	(ادعا)
	خواستند	خواستند	کان

رجال	پیاو ده کان	محل	بر سپیاد
دکبان	سوارها	فصل	جدا شدن
لُدْشَر	ندانستی	مبتلی	از مایلین کنند
الوف	هزاران	نظر	جو
حذر	نرس	شرب	اشا پید
فرض	وام دادن	لذبطع	نخسید
بضاعت	زنا و مسکند	سبود	لشکر
بغیض	نزدیک کردن	اعتراف	بدست دادن
بسط	کناده میکرد	عرفه	کتاب را
ملاء	کروه اشرف	جاوَز	عبور کرد
ملك	پادشاه	طافه	توانائی
طالوت	عاجزیت	فته	کروه
نه عربی	بنا بر صحیح	برزوا	ظاهر شدند
ملك	پاشاهی	افزع	فرو برد
جسم	من	هزموا	دفع کردند
بینه	بانی ماند	(المجزء الثالث)	

فدس	ناک	نور	روشنائی
افتنک	اختلا کرد	طاغوت	شیاطین
بیع	خرید و فروش	حاج	مناجعه کرد
خدا	دوستی	یهت	جبران شد
حی	زند	قر	گذشت
بوم	پایبده	خاویه	افشاده
سنة	مقدمه خوا	عروش	سقفها
توم	خواب	عام	سال
خلف	پس	لثبت	دروغ کرد
وسیع	فرار سپید	لمیثنه	تغییر نکرده است
لا یؤد	برنج بنام کند	جار	خر
عنی	کراهی	کف	چگونه
استمات	چنگ زد	نشین	مکین
عروه	بند	عظام	استخوانها
وثنی	محکم تر	تجما	کوشی
انقسام	جدائی	نظمتن	نابا زامد

احد	یکی	اضراً	مشت
دعوا	خوانده شد	احتموئاً	عفوکن
لا تسموا	باید کسل نشوید	سورة ال عمران	
صغیرة	کوچک		
کبیرة	بزرگ	بین	میان
افسط	با عدل	زبان	جدا کنند خوار
اقوم	ثابت	تصور	مبتکار و
ادنی	نزدیک تر	آخر	تصور میکند
الامر بانوا	اینکه بشک	زنج	کجی و شک
ندبرون	میکردند	راسخون	ثابت فلما
رهان	کروا	هت	بخش
مقبوضه	گرفته شد	لدن	نزد
لا تغفرون	جدا نمیکنید	لن یغفر	هرگز باز نمیدارد
لا یجلف	تکلیف نمیکند	دفع	نمیکند
لینا	فراموش	داب	شان
اخطانا	خطا کردیم	یش	بد
		مهتاد	ارامگاه

الفننا	بهم برخوردند	غیر	فریب داد
شهوات	ارزوها	لذتهم	باز خدایا
یومئذ	فوت میدهد	تزعزع	میبنازی
فناطیر	مالها بسپار	نذل	خوار میکند
مفطرة	فراهم شده از	تولج	در پیاف
جبل	قطارها	نهار	روز
مؤمنة	چراغها	مجدد	مبشرساند
انعام	چراغها	صدور	سپنها
ماب	بازگشت	مخضر	حاضر کرده شد
انینو	خبر میدهم	نور	دوست میدارد
رضوان	خوشنود	امد	اندازه
دنوب	گاهان	محبون	دوست میدارد
فانینین	فرمان برداران	اصطفی	برگزید
شهد	کواهی داد	طین	شکر
بغی	حسد جو	محرر	ازاد کرده شد
بلاغ	رسانیدن	وضعت	نهاد باز
حیث	شاه شد		

کفل	کفیل شد	وصاحب قدر
آنکه	کجا ست	مهد کاموار
هنا لک	در اینجا	کحل دومی بین جو
هت	ببخش	فقی حکم کرده پیری
ستد	مهر فرو	ظین
حضور	کفیه شد	هسته
غلام	پس	ابری علاج میکند
کبر	پیری	اکه
دمن	اشاره	ابرص
هقی	اخر روز	ندخرون دخیرم میکند
ابکار	بامداد	احس در بان کرد
انباء	خبرها	حوار بین کسانیکه بعینه کردند
لفون	میا فکند	نراب خاک
افلام	فلها کاتب	نقالوا بیابند
وجیه روشنایی		ننهد نضره کنیم

ها	اکاه بکش	اسباط فرزندان
هولاء	انجاعت	میدلا پری
اولی	سزاوارتر	(الجزء الرابع)
وجه النهار	اول روز	لننالوا هرگز نمیرسد
ابن	امیرت میکرد	برسان
نمال کثیر		خانه
ادام میکند	بکشد	مکه
بکشد	بکشد	مبارک کثیر
ماده	میشه با	اشطاع توانای داد
اوتی	وفا کرد	نصدون عن نبی الله
بلون	بجایند	باز میدارند از راه خدا
انسته	زبانها	عوج کجی
دبانون	منوبهای سو	بغنصم
نذر سون	میخواهند	محل رسیدن
اضر	عهد	شفا کار
طوع	از روی غیب	حضره

افند	رها بید	بخت	اشکار شد
بنهون	بازمیدارند	افواه	دهنها
شکر	انکار شد	عصوا	خوا بیدند
لبص	سعد میجو	انامیل	سرانگشت
شود	رعالرشد	سوء	بد میابد
دو نو	بجیب	خدوت	صبح کرد
ادبار	پشورها	شبو	موتیامیت
زله	خواری	مناعد للقتال	موا
اناء	وفها	هت	فشد کرد
صالحین	شاکا	ان نفسلا	اینکه بد دل
رج	باد	بدر	موضعی است
صی	سما	مکه و مدینه	
بطانه	دوشت خالص	آن بمده	اینکه امداد
لا بالون	نقص میبند	فور	خشمناک
خال	بناهی	مقومین	علامت قرار
عینم	رنج کشید بد	دهنده کان	لطف

نکته

لطف	برای اینکه	نفس	خواب
بکیت	نکون	نفس	میوشد
نذاول	میگردانیم	اند و هکین	کرد
لیمحص	تا اینکه ناکره	هضنا	انجا
نحو	میرد	برز	پرون آمد
اعقاب	پاشنها	مضاجع	خوابگاهها
موجل	موعده قرار	استزل	لغز بید
کابن	بنا چند	غری	جنگ کنده
استکانوا	فرزنی کرد	لینک	فری کردی
ایلاف	از حد رگد	فظا	دوشت خوی
ثواب	پاداش	غلیظ	دوشت و شکم
رعب	ترس	انفضوا	برکنده شد
ماوی	جایگاه	حول	دور
مخون	زابل میکند	شاوود	سورن کن
نصعدون	دور میرد	عزمت	فشد کردی
نالون	النفات	نجدل	فر و میگزارد

بَعْلٌ	خیا نیکنند	باشد طوف کرده شوند
سَخَطٌ	خشم	زُبر نوشتنهای عظم
اِخْوَانٌ	برادران	فاز رستگار شد
قَعَدُوا	نشاند	مُبر روشن باشند
اِذْرَاوْا	دفع کنند	غُرُود فریب دهند
فَرِحِينَ	شاد باشند	مَصْدَر است بمعنی فاعل
اِسْتَجَابُوا	پاس کردند	جُنُوب پهلوها
رَضَوْنَ	خشنودی	بلاد شهرها
بَارِعُونَ	میشانند	وَابِطُوا آماده جنگ شدند
حَظٌّ	بهره	(سورة النساء)
مُنْبَلًى	مُهْلَك میبند	رَقِيب نگاهبان
مَمَرٌ	حدا میبند	حُوب گاه
يَطْلِعُ	اعلام میبند	لَا تَفْسُطُوا عَدَالَتِمْ
يَجْتَنِي	بر میگزیند	مَشْنِي دودو
يَجْلُونَ	بخل میبند	ثُلُث سه سه
سَيُطَوَّقُونَ	زود	رُبَاع چهار وجهها

مَلَكَتْ اِيْمَانُكُمْ	مالک شد	دو بخش از سه بخش
لَا تَقُولُوْا مِثْلَ نِمْنٍ	دشمنان	سُدَس شش یک
صَدَقَاتُ كَافِرِيْنَ	کافرانها	وَرِث ميراث برد
مِثْلَهُ	هدیه و عطا	اُمّ مادر
هَيِّنًا	سازگار	لَا تَذَرُوْنَ مِمَّنْ يَدْرِبُونَ
مَرِيًّا	خوشگوار	رُبْع چهار یک
اَكْبَرًا	بزرگوار	مِثْن هشت یک
اَنْتُمْ	انسان کرد	كَلَالَةٌ خوبشان
كَمَا هِيَ اَرْبَعٌ اَسْتَجَبِي	چهار	اُخْت خواهر
رُشْنٌ	روشن شد	اَعْتَدْنَا آماده کرد
يَذَارُ	پشتی گرفتن	عَاشِرًا زنده گان
سَدِيدٌ	راست در	مَكَان مکان
سَيَصْلَوْنَ	زود بشد	بِهَضَان باطل و سم
وَ اِخْلُ شَوْنٌ	داخل شوند	اَوْضِي رسید
سَعْبِي	انسان فرزند	مَلَف گذشت
ثُلَاثًا	دو ثلث	مَقْت دشمن باشد

انخوات جمع اخوات است	ضلی در میان
عَمَّات خواهران پدر	بیر آسان
خَالَات خواهران مادر	تَجَنُّون پهلوی می کند
خُجُور دامنهای کارها	تَوَامُونَ اینند گدا
حَلَائِل جمع حلیله یعنی	نَشُور نافرمانی
زنان تزویج شده	اَهْجُرُوا کاره بگیرد
اصْلاب پشنها	بُوقِح ساز کاری می کنند
(الجزء الخامس)	حَكَم مباحی که صلح
مُحَصَّنات حفظ کرده ها	برای حکومت
مُتَأَنِّجین زنهای عقیقه ها	الحار هبابه
طُول بی بازی - زبانی	الضاحِب بالجنب رفیق
مَنَابات کنیزان	پهلوی یعنی هفتین بار رفیق
اَخْدَان دوسنان	مُخَنَّنال رونده بطور بکر
عَت رنج	فُجُور خود ستاننده
سَن راهها	فَرین بارد مَاز
نِجَارَة بازو گاه	مِثْقَال بعد وزن

ذَرَّة مورچه سرخ	لِی بچانید
انچه در شعاع افتاب که از	طَعْن طعن و طعن
روزی افتد دیده شود	کردن از روی اسنما
نُتُون راست کرده میشود	نَظِيس محو میکنم
حَدِيث سخن	فَنَيْل شکاف
سُكَارِي مسنان از	و خطی که در میان دانه
جُنْبًا حالت جنابت	خرما میباشد
که محتاج بغسل باشد	حَبِيب اسم بی است
غَابِرِي رونده گاه	نَفِير کودی شپش و آجر
غَابِط حدیث که از	يَجْسُدُونَ حدیث میکنند
مخرجین بیرون آید	نَضِيفت بچه شد
أَصْل معنای اوزمین	حُلُود پوشنها
لَا مَسَّ لم بود	ظَلَّ ظلیلاً سایه یابند
يَتَمَمُوا ضد کنند	أَمَانَات امانتها
صَعِيد ظاهر	تَأْوِيل رجوع غایت
اِصْحُوا مسح کنید	بِرْعَمُونَ گمان میکنند
مَوَاضِع مکانها	

بَحْلَفُونَ	سوگند بخورند	اِذَا عُوا	افشا کردند
شَجَر	اختلاف شد	يَسْتَبْطُونَ	استخراج میکنند
تَسْلِيم	منقاس شدن	حَرْقَن	ترغیب و ترهیب میکنند
حَدَر	کردن	تَكْفَت	باز میدارند
ثَبَات	سلاح	بَاس	سختی و شدت
لَبِطَاتِنَ	منقرضها	كَهْل	هجره
	هراسه کند	مُهِبَت	توانا - نگاه
	میکند البته	حِجَبَة	درود سلا
لَبَتَ	کاش	اَرَكْسَ	باز کرد آید
مُسْتَضْعِفِينَ	پنجاره گان	حَصْرَت	شد
كُفُوا	باز دارند	سَلَا	مسلط
بَذَرِكْ	درمپا	سِلْم	افتداد استلا
بُرُوج	قلعه ها	مَعْدَد	از رو عید
مُسْتَبَدَة	عزم شده	اَعَدَّ	آماده ساخته
يَفْقَهُونَ	بفهمند	عَرَضَ	مال و منافع
بَلَّتْ	شب بروز آید	مَغَانِم	غنیمت
سَدَّ	ناما میکند		

لَا تَسْبُو	برابر نمبیا شد	يُخَوِّي	راز
حِيلَة	چاره ساری	يُشَاقِقُ	مخالفت میکند
مَرَاغِمَ	جای کردیدن	اِنَاث	ماده ها
وَقَعَ	واقع و ثابت شد	مَرِيد	سرکش مایه خود
اِنْ يَقْصُرُوا	اینکه کونا		از مرده
	بکنید	لَيُنْفَكَنَّ	هراسه نکند
يَفْقِشْنَ	بفکنند	يُغَيِّرُنَ	هراسه بفرستند
اَسْلَحَ	سلاحهای		البنه
مِثْلَ شَمِيرٍ	و نیز و نیزه	يَحْبِصُ	گریزگاه
مَطَرٍ	باران	مِثْلَا	سخن
مَوْفُوتٍ	موعد گذار	يَسْتَفْتُونَ	طلب فتوی میکنند
خَائِبِينَ	خائبان	شَح	بخل
كَانَ	کنند	مَعْلَفَه	معلوق کرده
خَصِيمٍ	دشمن		شده بین بین
جَادَلْتُمْ	مجادله کردید	يُغْنِي	بی نیاز می کند
بَرِيٍّ	میاندارد	حَتَّى يَخُوضُوا	تا اینکه

شروع کنند	عُقُود	عقد ها عهد
لشیر خود غالب بشد	طیحه	چهار یا پان
کسانی که اهلان و سکنان	صَبَد	شکار
براون را می کنند	حَرَم	محرمان
میزدین محراب باشند	فَلَانَد	فلا ده دارند ها و فلا ده چیز بیگانه بگردن هدی اند
ذرت طبعه	امین	ضد کننده
اسفل زبرترین	لا یجری من	باید باز نداشت
(الحزب السادس)	البته شمارا	
شخص شکن	شَنَان	دشمنی
سلبوا بردار کردند	بُاعُون	باری می کنند
زبور گای حضرت	مُخِيفَه	خفه شده
فَضَلْنَا ضَه خواجه	مَوْفُودَه	بجور کشته شده
طریق	مَرْدِیَه	پر شده
سیر	طیحه	شاخ کشته شده
بَشَكِ نیک مباد	شَبُع	درنده
(سورة المائدة)		

زَكَيْتُمْ ذبح کردید	أَرْجُل	پاهای
وسر بریدید	كَبَبَيْنِ	دو استخوان بر
نَضَب سنگها که	أَمْدَه	از قدم
نصب شد در خانه	غَايَط	حدث
أَنْ تَتَفَسِّمُوا اینکه	أَصْغَرُ	زمین است
طلب شمت کنید	نَضِيب	مهر
الْأَزْلَام بزرگها	عَزَّوَجَم	بزرگ شمر
تا امید شد	نَطْلَع	مطلع میشود
مُخَصَّصَه کرسنی	أَعْرَبْنَا	افکنیدم
مُخَافِ مبل کننده	يَصْنَعُونَ	بجای می آورند
جَوَارِح شکار کنندگان	فَرَّه	سستی - از زمان
مُكَلِّبِينَ تعلیم رسد	حَضَرَتِ عِدَّة	از زمان حضرت
کننده کان	رَسَالَتِ	از زمان حضرت
مُرافِق مرفعه ها	جَبَّارِينَ	جبر کننده گان
محل جدائی استخوان در	يَتَبَوَّنُونَ	سرگردان میشوند
و بازو	الْأَنَاسِ	اندوه نخور

غراب	زاغ - کلاغ	التارون	مرد دزد
بجّت	میکارد	سحت	حرام
بوارى	پوشاند	اخبار	دانشمند
پنهان میکند		اذن	کوس
سواة	جسد	السن	دندان
نا و بلی الف متقلب از با		جروح	جراحها
افزاید متکلم است بعضی وقتها		اثار	اثرها
من بعضی ای هلاکت من خاتم		مهمین	بامانخواستار
عجزت	عاجز شد	بمعنی کاهبان یا اصلش	مهمین
نادمین	پشیمانان	است که همه قلبها شد بکینه	مهمین
اجل	جهت	شرع	طریقه
مقصود است بعضی چیز		منهاج	راه روشن
میلد و درین است		ان یقینوا	اینکه یقین
میلد و درین است		ببندازند	
خلاق	چپه را	دائره	گردش
بمعنی دست راست پای چپ		جهد	کوشش
یقون	بیرون کرده شوند	لومة	ملامت
وسيلة	نوسل و نزدیکی		
جستن			

غرب	کروه لشکر	ذو اعدل	دو صفا
عب	بازی	عدالت	دو مرد عادل
مفنون	انکار میکنند	کعبه	خانه که در وسط
وفدوا	برافروختند	مسجد الحرام	است
طفّا	خاموش کرد	عدل	برابر مساوی
مقصد	میانزد	و بال	عقوبت میکنند
بعضم	نگاه میدارند	ستاره	کاروان
یوفکون	برگردانیده میشوند	بر	بنایان خلا
لسان	زبان	بمعنی دریا	
فتین	دانا یان	بحیره	نافه کوش شکا
راستگوبان		سائبة	چرند
رهبا	عابدان	وصيله	پیوسته
نشین		حام	حمايت کنند
نقیض	جاری میشود	مخنون	حبس میکنند
دمع	اشک چشم	عشر	اطلاع داده شد
رماح	بنزه ها	مالک	خوان طعام

غراب	زاغ - کلاغ	التارون	مرمردوز
بیت	میکاو	سخت	حرام
پواری	میپوشاند	احبار	دانشمند
پنهان میکند		اذن	کوس
سواة	جسد	السن	دندان
یا و یلنی الف منفعل از یا		جروح	جراحنها
افزاید متکلم است یعنی ای		اثار	اثرها
من یعنی ای هلاکت من خاتم		مهیچین	بامانخواستار
عجزت	عاجز شد	بمعنی کاهبان یا اصلش	مهیچین
نادمین	پشیمانان	است که همه قلبها شد بیکه	بمعنی کاهبان یا اصلش
اجل	جهت	شرع	طریقه
مقصود است یعنی		منهاج	راه روش
مقتدر است		ان یقینوا	اینکه یقین
مقتدر است		ببندازند	
مقتدر است		دائرة	گردش
مقتدر است		جهد	کوشش
مقتدر است		لومة	ملاطمت
مقتدر است			

جزب	کروه شکر	ذو اعدل	دو ضا
لعب	بازی	عدالت	دو مرد عادل
تفتنون	انکار میکنند	کعبه	خانه که در وسط
اؤفدوا	برافروختند	مبدا الحرام است	
اطفأ	خاموش کرد	عدل برابر - مساوی	
مقتصد	میانزد	وبال عفویت	بسنکین
بعضم	نگاه میدارند	سپاره	کاروان
توفکون	برگردانیده میشود	بر	بیابان خلا
لسان	زبان	بمعنی دریا	
فتیین	دانا یان	بجیره	نافه کوششکا
راستگوبان		سائبة	چرند
رهبا	عابدان	وصیله	پیوسته
نشین		حام	حمایت کننده
تفتن	حاری میشود	تفتنون	حس میکنند
دمع	اشک چشم	عشر	اطلاع داده شد
رماح	بنزه ها	مائد	خوان طعام

عید روز جشن که	کاشف باز دارند
مردم بدین یکدیگر	فاهر غلبه کننده
روز برکشتن و فرج	اکینه پوشش
(سوره الانعام)	و فر کرانی
قرن عبارت از آن	اساطیر افسانهها
مدت اعوام است که	سباون دور میشوند
هشتاد سال باشد و	وفیوا باز دارند
هشتاد سال گفته اند	ساعه فامت
و مقصود اهل فن است	نعمه ناکهان
ایه مبارکه	قرطنا کوناهی کر
متکا جادادیم	اوزار بارها و گاهما
میدار بیابانند	برزون میخل میشوند
انسانا افریدیم	و میکشند بارگاه را
فرطاس کاغذ جمع	لهو مشغول
حاق احاطه کرد	تجدون انکار میکنند
فاطیر خلق کننده	نفق سوراخ
پدید آوردند	سلم نزد بان

طائر پرند	سقط میبافتند
بصر میبرد	ورقة برکت درخت
جناحه دو بالش	رطب تر
بضرعون زاری میکنند	بایس خشک
مبلسون نامیدند	جرحتم کب کردید
دایر آخر	خنبه پنهانی
بصدفون اعراض میکنند	کرب اندوه
خرائن خزینها	شبع گروه گروه
نظره میرانند	ان تبیل اینکه
غداوه بامداد	کرده شود بهلاکت
فاصیلین جدائی اند	حمیم آب جوشیده
کات بین حق و باطل	حیران سرگردان
شعجلون شتاب	صور صور اسرافیل
میکشند	ازر عم حضرت ابریم
مفناح خزینها جمع	واطلاق اب بر عم در کلا
بفتح میم بمعنی غن و بامتناع	عرب شایع است و بدین
از مفناح جمع بمعنی مفناح کلید	ابرهیم نازخ

اصنام	بنان	نوی	دانه
جن	نارید شد	پوست سخت دار	
کوکب	سناره	مثل دانه هلو و زرد الو	دعبر حصه
افل	فردوفت	نجوم	سنارها
قمر	ماه	مُنَقَر	فرارگاه
بازغ	برابنده	خضر	سبزی
وَجْهَت	منوجه ساختم	مُزاکب	برهم نشنه
وَكَلْنَا	برگاشتم	طَلَع	شکوفه
افند	افنداکن	فیوان	خوشها
قدر	بزرگی	دایبیه	نزدیک
خوض	خزافات آب	زنبون	درختی است
غمرات	سکرات و سجنها	رمان	انار
هون	خواری	بنع	رسیده
فرادی	نمها و بکا	جن	جینان مانو
خولنا	عطادادیم	است از جن بمعنی پوشید	
فالق	شکافند	بجهت پنهان بودن	
		انها از چشمهای مردم	
		خرقوا	برافند

بصیفون	صیفت میکنند	ذره	افزید
لطیف	لطف کنند	لیردوا	ناهلک میکند
لا تسبوا	دشنام ند	حجر	معنی مجبور است
افئدة	دلها	بمعنی حرام	
(الحجرات الثامن)			
قبل	مکروه کرده	مَعْرِثًا	معنی سفته است
زخرف القول	بخوان	بمعنی دوی چوب و غیره	
دروغ و اراسته		انداخته شده باشد	
لنضی	نامیل کند	حصاد	درو
لنشرها	برای آنکه	حمول	بردارند بارها
کسب کنند		ثمانیه	هشت
مخضون	مخمر میکنند	ضمان	میش
مخمرین	کاه کاروان	مقز	بزبیه
بشرح	میکنند	اشملت	فرا گرفته است
مکانه	مکان است	ایبل	شیر
ضیون	مکان	مسفوح	ریخته شد
		ظفر	ناخن
		الغم	کوسفند
		شوم	پیهها
		الحوايا	رودها

خَلَطَ	آمیخته شد	بغواپت - اغوا کردی
هَلَمَّ	بیاورد	شماثل طرف چپ
يَعْدِلُونَ	عدیل	مذوم نکوهید
بِرَأْسِهِ	بر ابرو می دهند	مدحور رانده شده
امِثْلَانِ	بی چیزی	لامثلین هر ایند بر می گزیند
لِكُلِّ	پیمانه	البش
المِيزَانِ	ترازو	وسوس وسوسه کرد
صَدَقَ	اعراض کرد	سوات عورت بد
(سورة الاعراف)		
بَيِّنَاتٍ	بینونه کند	ناصیون نصیحت کننده گان
مَكَانٍ	مصدر است	قری فرود آورد -
فَاتِلُونَ	معاشره فاعل	نزدیک کرد
مَعَالِيشَ	معیشتها	طغفا شروع کردند
اَنْظِرْ	مهلت	مخضفان می بینند
اَعْوَبٌ	حکم کرد	ریش جمال و زینت
		میل لشکر
		بداء افرید و اول
		اذا را گوا بیکدیگر می رسد
		از باب نقل است

اَفَلَنْتَ	برداشت	و در اصل ندارد و ابوده
يُنَالُ	کران بار	چنانکه در صرف گفته شد
نَكَدَ	گر بے فائده	جمل اشتر
اَنْصَحُ	نصیحت میکنم	سم سوراخ
الاء	نعمها	خطا سوزن
نَافَهُ	شهادت	نعم اوی - بلی
مَرَادُ	مراد نافع صالح است	ادین اواز داد
سَهْوَلٍ	زمینهای نرم	حجاب پرده
فُصُورٍ	کوشکها	اعراف بلند بها
نَجْوَنٍ	میزان شب	سینه شش
صَالِحٍ	پیغمبر است که	عرش فلک الافلاک
اَزْ	از اولاد مؤمنان است	یا حبیبی که محط است برای اجناس
اَسْتَبَاحَ	است به پنج نیت	طلب مجرب
عَمْرًا	چیزی کردند	حیث شتاب کننده
عَنَّا	سرکش کردند	تبارک صاحب خبرا
رَحْفَةً	رحمت که بسبب آن	- بزرگ است

جائین بر روی افتاد	بَطْرُونَ فال بد میزند
گان و مردگان	مَهْمَا در اصل ماما
غابین باقی ماندگان	بوده ما اول شرطیه دوم
مدین پسر ابرهیم	زاده الف بها بدل شد
شعب پنجم که او	مهمناشد بنی هر چه
را خطیب الانبیا گویند	طوفان چیرست کبر
(الحجرات التاسع)	اما کن طوف کند مثل
بیانات سب بروزان	بازان و سبیل
نامون خوابندگان	جراد ملخ پرند
حقیق سزاوار	فُل ملخ باکنه سب
تعبان اردها	ضغادع فراباغها
اربع ناخبر کن	بنگن عهده میبشکنند
مداش شهر	بیم دریا
تلف می بلعد	دحرنا هلاک و خراب
اذن دستور می	میر هلاک شده
السین ساطهای	تلین سه

دک دوزه ریزه	انجحت شکافه شد
خر برویفتا	جبتان ماهیان
صعق بهوش	شرع ظاهر شده
آفان بهوش آمد	معدرة عذرخوا
الواح لوحها	نقنا برکنیم و بلند
حلی زینتها و پیر	ظله سائبان
جسد بدن	کلب سگ
خوار صدای گاو	تحل حله میکنی
اسف اندوهنا	بلهت زبان ازدهان
بحر میبکشد	بهرین می آورد
لا شمت شاد مکر	بلجدون مبلد میبکشد
بشانت در بناور	سند و رج زود بنا
سکت ساکن و خا	بکیرم درجه درجه
سبعین هفتاد	املی مهلت میبیم
رجفة عذاب آسمانی	مبین سخن
صاعقه صدای	جثة دیوانه

مربها ثابت شد	مجمعی زیادتی وجه مناسبت
خفی استفسار	ظاهر است
سوال کردن راز	وجلت نرسید
صامنون ساکنان	بافون کشیده میشود
- خاموشان	تفتیشون طلب زیاد
بیطشون فرامیگیرند	رسی میکنند
بنزغتك بوسه	الف هزار
میاندازد البته نورا	الفین تفسیر یعنی دو
نزع و سوسه	هزار جمع الوف والاف
انصنوا خاموش شوید	مردین از پی در آیند
عذر بامداد	اعناق کردنها
اصال شبانگاه	بنان انکشان
آخرهای روز	زحف ابنوه - درهم
(سورة الانفال)	پوسنه
انفال غنیمتها	مخبر پناه جویند
ما خود است از نفل	موهین خوار کننده
	باطل سازنده

محول حائل میشود	جخوا میل کردند
مکاء صفر زدن	سلم صلح
مضدیه دست بردن	عشرون بیست
مژک برهم میافکند	مایشن دویست
مضت گذشت	بشخ بسیار میکند
(الحزب الفاشر)	سورة النوبة
عتم عینت گرفتند	
عدوه کار و در خانه	بجوا بروید
فشوی دورتر	اذان اعلام اکاء
بطر سرکشی فخر	ساخنی
جار میناه دهند	لظواهر هم بشی
نقص بازگشت	نکردند
شر بهرمان منقر	مرصد کمینگاه
ساز	استجار زنها و خواست
رباط بسنه شد	لا یرقوا مراعات
فعال یعنی مقبول	نکنند

ال جوسو کنند	بکنز و ن کنج میکنند
فرا ب پیا	بجی کرم کرده میشود
ولجہ دوست نهاد	تکوی داغ کرده میشود
بهر عمارت میکند	جباه پیشانیها
عشیره خویشان	قیمت راست و در
مواطن موضعها	لواطوا ناموافق کنند
حنین وادی است	فاصد صبانہ
مکہ و طائف	شفه مشقت
صاف تنک شد	بزد و ن سیر کردن
رحبت کشاده شد	بظا باز داشت
بخس بلبید	خلال میان
عبله درویشی	ترهن بیرون میرد
چیزه مالیت که	میلای پناه
گنار دبی باید بد	بجیون میثابند
بناهنون مشابہ	مغازات غارها
میانزند	بلر طعن میزنند

غار مین فرض داد	اجدر سزاوار
بجاد مخالفت میکند	مردوا خو کردند
لا تعند روا عذر نکو	مارد شدند
مغنیفات اهل	مرجون ناخبر کرده
شهرهای مؤلفه قوم	شدن کان
عذین برقرار	ابن بنانهاد
اعقب از پد دارد	شفنا کلاه
خر کرنا	جرف در دو کرد
لنضکوا باید بخندند	که و بران خالی باشد
لبیکوا باید بگویند	هادر نزدیک بویران شدن
بیر گور	انهار افتاد
الاعراب عربهای باد	بشبان بنا
دشمن	دشمنه نفاق بشک
الکرم و الکرم	سامحون سیر کننده گان
والعشر	روزه دادن
	آوام بسیار میکنند

ظلم	تشکی
نصب	رج
لا بطون	گام نمیند
واو یا	مر
باون	نزدیک میشوند
(سوی پیش)	
نلفاء	قبل-جانب
عاصف	باد سخت وزنده
حصید	درویده
امیس	دبروز
لا برهون	پنبوشاند
فر- غبار- شان- کا	
بغارون	اشنائی میدهند
عرب	پنهان میشوند
غمه	پوشیده
لنلفنا	برای اینکه بگردانیم

یقون در می کنند
 شتاب جامه ها
 کنز کنج
 احزاب گروه ها
 میرا شک
 لاجرم بی شبهه
 احبوا خاموش شدند
 باری الرائی ظاهر نظر
 طارد راننده
 زردری بخواری بند
 فاز بر جوشید
 نور نور
 معزل بر کاره
 ابلعی فرو بر
 اقلعی باز گیر

غضب	که کرده شد
جودی	کوچی است
اغری	فرا گرفته رشا
ناصیه	موی پیشانی
عیند	بسته کشده
صیحه	فریاد بلند
عیند	بریان کرده شد
او حیر	دردل گرفت
نکر	منکر شد
ضحک	خندید
عجوزه	پیر زن
تعل	شوهر
شیخ	پیر من
روع	شرس
دوع	سینه
میب	رجوع گشتند

عصب دسوار
 طرغون شتاب میدهند
 صیف مهمان
 اسیر سیرکن در شب
 سچیل کل نل شده
 منصود برهم نهاده
 طر یا پریش
 ورد وارد شد
 رفد عطا
 شیب هلاکت
 شفی بدبخت
 سعید نیک بخت
 زفر فریاد سخت دارد
 شوی ناله زار حمار
 بخنود مقطع
 انار گوا میل تکیید

زلفاً ساغات شب	وارد آب کشنده
اُمُرُ قُوا نعت داده شده	ادنی در جاه انداختن
(سوره بوسف)	دلو دلو
رُونا خواب	بیتاعه سرمایه سفید
عُصْبِه جاعن توانا	دَراهم جمع درهم پول
اَطْرَحُوا بیفکیند	زاهدین بی رغبتان
غِیَابَتِ تار یکها فخر	داودت آمد رفت کرد
جُب چاه	مَعْلَمَت بست
لَبْلَفِطُهُ بر می خورد	هَبَّتِ شباب مُهَبّا
فَرَامِیْ کِیَرْد	فَلَّتْ درید
غَد فردا	اَنْ لُیْجَن اینکه زندان کرده شود
بَرَمَاع میگرد و میچرخاند	شَقَقَها شکافت برده دل او را
ذُبْ کَرک	مُشْکَا نکه گاه
مُشَاع رخت بار	سُکِن کار
مَبْشُ پیراهن	حاشرته پاکت مرخدا
سَوَلَتْ ازااست	

لَمَن ملافت کرد	جَوْش ساز و ساز سفر
أَصْبُ میل میکنم	سراپجام کرد
أَعْصِرُ میفشام	رِخَال بارها
خَبْر نان	بَمَیْر طعام بیار
یَضَع اعلا دفع میا	مَوْتَق پیمان
سَمَان سته ناله است	العِیر کاروان
عِجَاف قزیه ها	أَمْتَلُوا روی آوردند
تَعَبْرُون نغیر خواب میکند	نَقِیْدُون گم کرد بدو
أَضْغَاث پریشان	عُتُوع پنهان میجویند
أَحْلَام خوابها	ذَعِیم کفیل ضامن
دَابَّا عادت میفر	رِغَاء ظرف باران
نُفَاث اغاثه کرده	جمع او عبه یعنی بارها
شود یعنی نبرد رسیده	بَحْج راز گویند
خَلَب حالشان	لَنْ اَبْرَح زائل نمیشوم
حَقِص هویدا شد	نَقِیْدُ اصلش لا تقو
الحرف الثالث	بوده یعنی ثابت هست

حَرَضًا	بیماری شستن	و رایت	کوهها حکم و پند
أَشْكَوْا	شکایت میکنم	مناورات	پوستها
بَقِ	شدن غم و حزین	صنوان	منقوش الاصل
تَحْسَبُوا	تفحص کنید	جدید	از یک ریشه
تَفْج	رحمت	مثال	نو
مَرْجَاهُ	بیاغبنا	سارِب	عفوونها
أَمْرًا	برگرد	تَحَال	اشکار کنند
تَشْرِبُ	سرزش	سَالَتْ	شدید القوه
تُفْتَدُونَ	بنفعا عقل	زَبَد	روان شد
مَدُّو	میدهد	اودیه	کف
غَاشِبَهُ	عفوئی پوشند	رَابِئًا	رودخا
و فرود گیرند		جَفَاءً	بلند بزرگ
عِثْرَةً	موقعه اعنا	فَارِعَهُ	سافط افتاد
سُورَةُ الرَّعْدِ		أَسْقَى	لبته کوبند
عَمَدٌ	ستون	تَجْوُو	سخت تر
تَزَعُ	ستاد کرد		محو میکند از میان

سُورَةُ الْبَقَرَةِ	
صَدِيدٌ	چرا بک اهل
يَجْتَمِعُ	جرعه جرعه بخورد
يُسَيِّعُ	یعنی با تمام دهن بگوید
وَمَادٌ	فرو میبرد
مُضْرَحٌ	خاکش
أَجْنُثٌ	فرا یاد کنند
أَحْلَوْا	کنند شد است
بَوَارٍ	واقع ساختند
فَاطِبِينَ	در آورد
مُحْصِنُونَ	هلاک
تَشْخَصُ	مستمر باشند
مُطْلَعِينَ	برادری عادی
مُتَعَبِينَ	صراط و حضا
سَرَبَالًا	میکند
	خبر میگو
	پشتانید
	بردارند
	سربالا
طَرَفٌ	چشم - ملا
مُفَرِّقِينَ	فرق باشند
أَصْفَادٌ	بند و زنجیرها
سَرَابِيلٌ	پیراهنها
فَطْرَانٌ	روغن است
مَنْعَن كَذِبًا	
سُورَةُ الْبَقَرَةِ	
حَرْفِ ۱۴	
رَبَّمَا	بنا
بَلَدِي	مشغول میگردد
مُحْشُونَ	دیوانه
تَنَالَكَ	در می آورم
أَمَلٌ	ارزو
مُكْرَمٌ	بشر شده است
سَيَّابٌ	سواره دین
لَوَافِحِ	السن کنندگان
	و آبش

صلصال کل خشک	که اصلش حصوا
حمام لای	ما غوا از حصوا
مسنون کنده مصو	یعنی پاره پاره کرده و سفید
سموم اثر بی درو	اصدغ اشکار کن
سرد نخها	سورة النحل
بفظ نا امید میو	دفع پوشش گرم کننده
مشرقی در روشنی	حمال دین و از ایشان
روز در اسپده کان	بر بچون بر آتش میاورد
موسمین علامت دارند	مواش را
آنکه اصحاب یک قوم اند	لشرون رها میکنند
مثنای دو نام را در فلان	مواش را بجای خود
است بجهت تکرار مطالب	یشو نیم - تبع انداختن
مثنای گفته شده با آنکه	بغال اشترها
سوره حمد است چون	حیها
در نماز دود فخر خوانند	خابر
میگو مثنای گفته شده	طری
انخفض لیکن فرو	تازه
عصیان جمع عقیقه	مویخ رانده - شکافند
	آن نمید اینک میل میکند

آن بحیف اینک فرو	لمح ملاحظه
بنفینو میگردد سب	جو فضا هوا
ذاجرون ذلیل و خوارها	ظن کوچ کردن
واصب لازم	اضوان بیضا که از
تجاوزن زاری میکنند	از بار بزم - کر که
تشانو میل میکنند	اشعار موها
بدش میپوشید	اثاث رخها
فرش سر کین	فستقون طلب رضا
لنا شری	کرده میشوند
سائغ خوشگوار	ثوبید استواری
سکر مست کننده	غزال نخ رشته ها
نخل رنور غسل	انکاث ناب از داده ها
ذلل صفاد - رام	دخول دغل - خاست
ارذل حوارش	بنفد تمام میشود
حفه اولاد اولاد	روح القدس روح
کل کمان	یا کینه جبرائیل بامیلو
	الحجی یعنی خراج

الحرف ۱۵

عاقبتیم عفوین کردید
 باداش حضور داید
 سوخته بنی اسرائیل
 المجد الاقصی مجید
 ربیعین بنی المفسد
 جاسوا در آمدند
 الکرة باز کشت غلبه
 نفی نفرها
 تثلیث هلاک کردن
 محطور باز داشتند
 ایت کابله ایست که گفته
 میشود در وقت بنده
 آمدن از کسی اسم فعل
 مضارع است
 لا شتر زجر مکن

بابک مزین
 عطاس خرازو
 لائف از پیزد
 مناعت مکن
 مرتعا متکبر
 مسور پوشیده شد
 رفانا بوسیده
 سبغضون زود باشد
 حرکت دهند
 مسطور نوشته شد
 لاحنکین هراسینه
 مسئولی مسئولین
 موفود تمام
 استغفر از جای مجبای
 صوت آواز
 احلب بکش با آب و آرد
 رجک

رجلک پیاده کان
 برنجی روان میکند
 خاعیب باد شک ریزه دار
 ماصف شکننده
 دلوک مبل بجانب غرب
 عنق تار یکی
 قران نماز و شب نماز
 بفران مجاز است بجهت آشنا
 بر فران
 هجد در شب بیدار
 نافله زبانه
 شاکله طریقه مشاکل
 بنوع چشمه
 کیف پاره پاره
 سنبیل ضامن مأخوذ
 است از سنبیل بالین از تکمل

زنی بالابری
 مؤرد بچیل
 مشور هلا شد
 لصف بهم امین
 اذقان دمنها
 لا تخاف پنهان مکن
 ماکین درنگ کنندگان
 باخ ستم کننده
 جرد بی کلاه
 کف غار
 رقیم دای پاکوهای
 هیتی مهتاب ساز
 سطر سخن داز حق
 خطا - دروغ
 مرفق چنین بکه بد منتفع

بشوند	رجا بالعبس کفاری
تراود	هوائی شری بنار یکی
تفرض می برد	سراء مجادله کردن
میبرد	ملنجد بناگاه
شمال دست چپ	سزادین سرایرده ها
طرف دست چپ	مهل دردی دیت
گاه انسان و بمشرب	سرکداحنه - چرت
تجووه شکاف فرا	بدن دوزخیان
ایضا بیدار	بشوی بران میبکند
رفود خوانندگ	مرفوق نکه گاه
ذراعین دودراع	اساور دستبندها
وصید پیشگاه	سندس لباس ابریشمی
دوق درمها جمع	استبرق لباس ابریشمی
لیناصف باله نر	سطن
تکند	ازات
اغتر مطر کرد	حفظنا محفوظ کرد
رجم سنگار کردن	

نور
نصف

یعنی کرد اگر داود راوردیم	ستفین ترسند کان
کنا هار و باغ	عصده بازو
بخاورد مجادله میکند	معاصد - یارمدا
آن نیت اینکه نابود شو	موتفا جای هلاک
لکنا دراصل لکن انا بود	لید حضوا برای اینکه باطل
است همه واحد کردند	موتل بناء گاه
نون در نون ادغام کردند	حطب زمان فویل
لکنا شد بعضی لکن من	سال عاشا سال
حنبنا جمع حبانه	حوت ماهی
یعنی صاعقه	سرب سرداه
صعید زمین هامون	علاء طعام چاشت
زلفا بی کلاه لغزنده	صخره سنگ بزرگ
عوز فرود رفته	امر ما خود است
هشیم گاه خلدی	اذا امر الامر اذا عظم یعنی شکست
لعتاد و فزونگذا	حباد دیوار
صفت صفت کشند	اعتب عبتا میکنم

ذی القربین یعنی صاحب	صدقین دو طرفه کوه
دو طرفه مضبوط است کند	افزع بریزم
است که دو طرفه شرف و	قطر روی کدخانه
عزیم و اما لکت با و زما	نقب سوراخ
اود و وزن گذشت	هظا پوشش
غضب نصر و غیره	فزدوس هفتنهای اعلی
خنده ابکرم - ب	میداد سپاهی
بیره - لای	سوره مریم
سد سد مانع	اشغل یعنی سپید شد
باجوج و ما جوج و	وسپاهی سوخت
علند برای دوینده	شپ پیری
غیر منصرف اند بواسطه	عینا حالت پوست
تغریف و عجز	هین اسان
اعینوا باری دهید	سوی سالمندار
ردم حجاب	پی دوی
زبر طعنها	صتی کودک

مهران	مهر تاب
یعنی زنادهنده فاجره	هزنی بهنجیان
در اینجا صیغه فاعلست	رطب خرمای مرواناز
و در اصل بغوی بواجما	جتی چیده
واو و بادرباک کلمه شد	فری عینا روشن ساند
سابق ساکن و او قلب با	چشم را خوشدل شو
بادربا اقام شد بجبت	فری عجب
مناسبت با ضم بدل	اسمع لهم فاعیل عجب است
شد یعنی شد صیغه فاعیل	ملا ما استمهم و هم چنین
منبت یحیه آنکه صغه مؤنث	ایغر یعنی چه عجب است
است و بمعنی فاعل و مؤنث	شدن و دیدن ایشان
آورده نشده و اگر صیغه فاعیل	حسره ندانست
بویعیه گفته میشود	مکلی زمان یا مهک
مخاض درد زادن	جیتی بزاورد و اسید
جدع تنه درخت	عینا سرکشی کننده
جدوع جمع یعنی تنه ها	ندقی شمس
درخت	دینا هبست منظر
سری طراب	

ار	جنابین	مزدنی	هلاک میشوی
رقد	وارد شد	انوکو	نکبه میکنم
تسور	میگیرم	اهش	فرد میریزم
آد	دشت	مادوب	خاجنها
هد	شکن	حبه	مار
لد	سینه کند	سیره	هبت
زکن	صدای اهنه	اضم	بهم اور
سوره طه		احلل	نکشای
لشقی برای اینکه		وزیر	باورد در محل امر
یعنی		آز	پشت
شری	خاک	افدنی	بیفکن نوز
فیس	شعله آتش	ساحل	کار در پا
اخلع	درا فکن	لا نینا	سستی نکنید
تغلبن	دوکش	ان یغط	اینکه پیشی گیر
طوی	نام وادی	شتی	پراکنده
معدس است		ظنی	خرد

سج	از بنیاد بر میخیزد	همن	اواز نرم - اهنه
مشی	فاضل و شرافت	عنت	خار و ذلیل شد
	دارنده من	هضم	شکن
بخیل	خیال کرده میشود	لاقری	برهنه میشود
	نموده میشود	ضنک	ننگ
درگا	در یافتن	لاظما	نشد میشود
سامری	متسوب بعقله	لاضحی	درا قناب ظاهر بنا
سامره	از بنی اسرائیل و بعضی	لا یبلی	کهنه میشود
گویند	کاری از اهل کفر مان	زهره	بخت - رنیت
ملاک	فوت اخبنا	سوره الانبیا ج ۱۶	
لحبه	عاجس رین	فهمنا	درهم شکن
نسف	پراکنده شدن	برکضون	سرعت و شتاب
زرزق	کبود چشمان	میرودند - قرار میکنند	
فاع	زمین منشا	خامدین	مردگان - خام
صفصف	هموار	بد مع	فرد شکنند
امت	بلندی	لا یخیرون	ماند نمیشود

رَبُّوْا بَسْبَدَن شَكَا	حَدَب	نَل بَلَنَد زَمِيْن
فَنَقْنَا	بَنَلُوْن	مِيْشَنَابَنَد
فَجَا جَا	شَاخَصَه	دِرْمَانَد - خِيْرَه
بَسَجُوْن	حَصَب	سَنَد رِيْزَه
تَبَهْتُ	زَفِر	نَالَه زَار عَمِيْن
بَكَلُوْ	حَبِيْس	صَدَاي الشَّاهِنَه
نَفَحَه	فَرَج	مَرَس
خَرْدَل	طِي	پِيْچِيْد
دَانَه كوچِكِي اسْتَعْرُوْ	سَجَل	طُوْمَار
جُدَاد	سُوْرَةُ الْحَجَّ	
خُوْرَد و مَرَح	نَذْهَلْ	اَز دَهْشَب خِيْر مِيْكَر
نَكِيُوَا	عَلَفَه و عَلَق	خُوْن بَسَه
بَرَد	مُضَغَه	فَطَر كُوْشَقْدَرِيْكَ
نَفَث	بَخَابَد	
بَشَان دَر شَب	مُخْلَفَه	مَام خَلْفَت
بَحُوْصُوْن	حَامِدَه	خَشَك پَر مَرَد

اَهْرَبْتُ	اَز رَوِيْ نَشَاط	نَفَث	مَنَاسِكَ
جَنِيْتُ كَرْد	نَذُوْر	نَذَرَهَا	
رَبَّتْ	بَا لَا اَمَد	عَيْنِيْ	قَدِيْم
هَبَّجْ	نَاَزَه و نَرْجِيْز	- بَا حَفُوْه اَز غَرْف بَسْبَدَن	
حِطَف	جَانِب دُوْش	اَوْتَان	بَنَان
عَشِيْر	مُعَاشِر	زُوْر	دَرُوْغ
سَبَب	رَسَن	طَوُوِي	مِيْ اَنْدَا زَد
مَجُوْس	كَبِيْر	سَبِيْحِي	دُوْر
نُصَبْتُ	رَنَجَه مِيْشُوْد	مُخْبِتِيْن	فَرُوْشَان
نُصَهَرُ	كَدَاخَنَه مِيْشُوْد	بَدَن	شَر شَاوَر بَزْدَل
مَقَامِع	گَرزَهَا	صَوَاف	صَف زَد كَان
لَوْلُوْ	عَرُوَاد	وَسَبِيْتُ	ز مِيْزِ افْتَاد
حَبِيْر	اَبَر لَشِيْم خَال	فَا نَع	نَا عَن كَنَدَه
الْبَادِي	بَادِيَه	مَعْنَى	سَوَال كَنَد
صَانِم	شَر لَاحِر	هَدَمْتُ	وِيْرَان كَرْدَه شُد
عَتِيْقِي	دُوْر	صَوَامِع	صَوْمَعِيْكَارَهَا نَا

سَلَامَةً خَلَّاهُ مَا خُوذَ	سَلَامَةً خَلَّاهُ مَا خُوذَ
از سل معنی برون آمدن و	از سل معنی برون آمدن و
خَلَّاهُ برون میابد از	خَلَّاهُ برون میابد از
فَوَاكِهَ دُهْنٍ رَوَّعْنِ	فَوَاكِهَ دُهْنٍ رَوَّعْنِ
نارخورش	نارخورش
نوع دیوانگی	نوع دیوانگی
هیهات دور	هیهات دور
غُثَاءَ خَاشَاكَ كَمَا خَلَّاهُ	غُثَاءَ خَاشَاكَ كَمَا خَلَّاهُ
پی در پی اصلش	پی در پی اصلش
و نری بوده و او قلب شایه	و نری بوده و او قلب شایه
شد مثل مزات و دراث	شد مثل مزات و دراث
عَمْرُهُ فَرَّوْشَ كَمَا خَلَّاهُ	عَمْرُهُ فَرَّوْشَ كَمَا خَلَّاهُ
فَرَّوْشَ فَرَّادٍ وَاسْتَعَا	فَرَّوْشَ فَرَّادٍ وَاسْتَعَا
میکنند	میکنند
سَامِرًا دَرِثَ جَدِّ كَسَنَدَ	سَامِرًا دَرِثَ جَدِّ كَسَنَدَ

يَا كُونُ مَبْلُوكًا	يَا كُونُ مَبْلُوكًا
بِحَاجِّ كَرْدَنَد	بِحَاجِّ كَرْدَنَد
مَبْلُوكُونَ نَا مَبْلُوكًا	مَبْلُوكُونَ نَا مَبْلُوكًا
سَر كَرْدَانَان	سَر كَرْدَانَان
هَمَزَات و سوسه ها	هَمَزَات و سوسه ها
بَرَزْخَ حَاخِر و مانع	بَرَزْخَ حَاخِر و مانع
مِثَال د و چیز	مِثَال د و چیز
أَنْشَابَ شَبَاهَا	أَنْشَابَ شَبَاهَا
تَلَفَّحَ مَبْشُورَانْدَشْدَ	تَلَفَّحَ مَبْشُورَانْدَشْدَ
كَالْحُجُونِ زَنْشَ رَوَّان	كَالْحُجُونِ زَنْشَ رَوَّان
أَبَايَ جَمْعُ أَبْنَاءِ	أَبَايَ جَمْعُ أَبْنَاءِ
زَنَانِ بِي سَوَّه و مردان	زَنَانِ بِي سَوَّه و مردان
ظَاهِرُ شُود	ظَاهِرُ شُود
عَبَّتْ بَازِي	عَبَّتْ بَازِي
سُورَةُ النُّورِ	سُورَةُ النُّورِ
أَجْلَدُوا بِه پُوسَت بدن	أَجْلَدُوا بِه پُوسَت بدن

مشکوه	جای چراغ روزنه
پنج بسته	که چراغ گذارند
مصباح	چراغ روشن
زجاجه	آب کینه
درختی	درختند
زیتون	درخت بون
زیت	روغن است
سراب	نمایش آب
میغه	زمین هموار
نچی	بزرگ منبج
ودن	باران
بردا	نکر
سنا	روشنائی
مذعبین	فرمان برندهگان
مخف	جور میکند
حلم	احلام

منور	پرکنده
مقبل	جای اسرار
	در نصف النها
مقبل	خواندن
وادی	
نفسر	بیان کردن
رس	چاهیت در
هامة	باز در با بجان
با انطا	که و احباب
از بقا	بای مژد بودند
مرج	واکراشت مزیج
میل	سور
اجاج	نخ
صهر	داماد
سلاج	چراغ
عزام	لازم و دائم

فَالْهِن	دشمنان	نَشِيم	نشیتم کرد
جِلَّة	کرده	اَفْذَع	الهام کن
ظَلَّة	سایه بان	سَبَا	شهر ناب
و در اینجا مراد بر سیاه است		خَبَا	پوشیده
که بالای سر آنها بوباکو		فِئَل	مقابل
که شکل سایه بان بالای		عِفْرِیث	دیوید هیت
سرشان بود در سرشان		نَكِرُوا	ناشناخته کنند
فرود آمد		صَرَح	فصر با عرصه خا
هممون سرگردان		سَان	پا
		مَرَد	ساده هموار
نَضَطْلُون کرم میشوند		اَطْرَنَا	فال بد گرفتیم
جَان مار بار بار بلند		لَنِیْن	هراسیده در شب
بُوزِ عَوْن باز داشتند		شِیْخُون	میکنم البته
مَمَل مورچگان		حَدَائِق	بوستانها
لَا یُحِطُّنَ بآید رهم		فَحْجَة	خرم و دنیا
شکند البته		حَاجِر	مانع

رَدَف	از پی د رابد	مَفْیُوحِین	دشمنان
فُوج	کرده	مَجْئِی	کشیده میشود
جَامِدَة	ساکن	بَطْرَن	بسیافرح کرد
اَتَقَنَ	سوار کرد	سَرْمَد	پایند - همیشه
سورة القصص		اَلشَّوْءُ	هراسیده رنج می آورد
فَارِع	خالی	خَسَفْنَا	فرود بردیم
وَكَنَ	مش زد	وِی	استعمال میشود
نَد وُذَان	باز میزدند	در عَجَب	مثل او و اوها
رَعَاء	شبانان	یعنی عجماء	
اِسْنَا جَر	بمزد گیر	سورة العنکبوت	
هَابِیْن	ایند و دختر	خَبِیْن	پناه
حَج	سافرا	نَادِی	محاسن
جَذَوَه	پاره آتش	ذَرَع	سینه - طاق
شَاطِئ	کار	لَا یُحِطُّ	نمی نویسد
رَدء	بارومد کار	سورة الروم	
اَوْقِد	بپروزد	اَنَارُوا	مقلید گردانیدند

بُیْلِسْ	مُحْمَدِیْ	خَنَارِ عَدْرِ کُنْدَه
رَوْضَه	لِسَان	عَهْدِ شُکُنْدَه
بُحْرُونْ	شَادِ قَانِ کَرْدَه	عَنْتْ بَارَان
میشوند		سُورَةُ الْبَحْرِ
مُشُونْ	در شُبْ اِخْل	تَنَجَانْ دُورِ مِیْشُود
میشوید		جُوفْ اَنْدَرُون
نَظِیْرُونْ	در مِیَابِید	نَظَاهِرُونْ ظَهَار
در ظهر		مِیْکُنِیدْ ظَهْرَانِیْ
بَصَدْعُونْ	جَدَامِیْشُود	از طَلَقْ وَلَقْظِ اَوَانِیْ
بِمَهْدُونْ	مِیْکُشُرْ	کَظْمِ اَمِیْ
		سُورَةُ الْاَحْزَابِ
لَا تُضَعِرْ	سَبَلْ مَدَه	اَدْعِیَاءَ یَسْرُخَانِیْ
خَدْ	طَرَفْ رُو	تَعْمَلَتْ اَز رُویْ عَمَد
اَفْضِدْ	مِیَانِ رِیَاش	وَعَصْدِ بِنَا اُود
اَسْبَغْ	کَامِلْ کَرْد	زَاعَتْ مِیْکُود
اَفْلَامْ	فَلَمَها	مَرکَبِیْشُود
مَدْ		خَنَاجِرْ حَجَرِ هَا کَاوِها

بهر

عُودَه	خَلَلْ	حَدْ کَرْدَنْدَه زَهْرَه وَصَلْ هَم
بُشْرَبْ	نَامِ مِیْطَبِیْه	حَدْ شَدِ فَرَنْ شَدِ بَعْنِیْ
اَفْطَارْ	اَطْرَافْ	فَرَارِ بَکِرِیدْ
مَعْوَنَیْنْ	بَاوَدَارِ نَدِکَا	نَبَرَجْ ظَاهِرْ کَرْدَنْ رَیْشْ
سَلَفُونَا	مَلَامَتْ کَرْدَنْد	زَبَدْ اَسْمِ مَرْدِیْ
حِیَادْ	بِشْرَها	وَطَرْ حَاجَتْ
بَادُونْ	مِیْزَانِیْشَا	اَفَاءْ عَنَتِیْ عَادِ اَصْلَیْ
اَسْوَه	حَضَلَتْ	مَعْنِیْ رِکَشْتِ اِسْت
مَحَبْ	نَدَا اَصْلَیْ	مَرْجِیْ بَاذِیْسْ مِیْدارِ
مَحَبْ	مَعْنِیْ مَوْنَتْ	اِنَا وَفَتْ
اِسْتَعَالَ	دَر نَدَرْ شُدْ	بُیْزِیْنْ فَرِیْزْ بَیْزِ اَرْتَدْ
بِجَتْ	لِزُومْ نَدَرْ مِثْلْ	جِلَابِیْبْ چَا دَر هَا
حَبَابِیْ	خَلْعَها	مَرْجُونْ اَز اَجِیْفْ
فَرَنْ	دُر اَصْلَیْ فَرَنْ	کُوبَنْدِ کَانَ خِیْرِیْ دِیْنْد
بُودِ حَرکَتْ	رَا اَوَّلْ زَا	نَعْرِیْنْ بَرِ مِیْکَا دِیْمْ لَیْ
بِقَاوَدْ	اَدَنْدْ دُر اَوْرَا	سُورَةُ الْاَنْشَا

مَرْقَمٌ	پاره پاره کرده شد
مَنْفَرَقٌ	منفرد شد بد
أَوَّلِي	باز کردن
سَابِغَاتُ	زده های کثرت
سَرْدٌ	زده بافتن
رَوَّاحٌ	شبانگاه
جَفَانٌ	کاسها
جَوَابٌ	حوضها
فَدُودٌ	دبکها
مَنْهَاهُ	عصا
عِزٌّ	سپهر سبلی
كَمْ	بلعینان را ساخته بود
تَحْمَلُ	دوخت خاز
بَارِخٌ	آمال
أَتَلُ	دوخت شور کن
سَدْرٌ	دوخت کنار
نَادُوشٌ	فراکش

أَشْبَاعٌ	پروها
سُورَةُ الْفَا	سوره الف
يَبُورٌ	هلاک میشود
فَاسِدٌ	فاسد میشود
فَطِيرٌ	پوست حصه
نَفْطَةٌ	که در شکم حصه
جَدٌّ	راههای رود
حُمُرٌ	سرخها
غَرَابِيبٌ	سیاسها
لَعُونٌ	رجح
بَصِطٌ	خون فرا میدکند
مَقْتٌ	دشمنی
سُورَةُ الْبَسِ	سوره البس
مَقْمُورٌ	در هوا
نَسِيلٌ	میکین
بَسَلُونُ	میشانند
عَرَجُونُ	چوب خور

أَحْدَاثٌ	کورها
فَاهُونَ	شادان
جَبَلٌ	خلق
طَنَّا	محو کردیم
سَخَنَّا	تغییر دادیم شکلهای
سُورَةُ الصَّافَاتِ	سوره الصافات
زَجْرًا	راندن
ثَابِتٌ	دوختند
لَا زِبَ	چسبند
دُحُورٌ	راندن
كَاسٌ	جام
عَوَلٌ	فناد
بَرْقُونَ	مست میشوند
فَاضِرَانِ	کوفاه کننده گان
طَرَفٌ	ملاحظه - نظر
مَدِينُونَ	بازا شد

زَقُومٌ	دوختی است
يَبُوكُنْدِي	و تلخ دارد
شَوْبٌ	ایمنه
رَاغٌ	میل کرد
بَرْقُونَ	میشانند
تَلٌ	افکند
جَبِينٌ	پیشانی
تَعَلٌ	بنی است
أَبْنٌ	کرخت
سَاهَمٌ	فرقه زدند
مُدْحَضِينَ	فرقه افکند
الْفَقَمُ	فرد بود
عَرَا	زمین هموار
سَقِيمٌ	بیمار
بَقَطِينٌ	کدر
سَاخٌ	میان سرا

سُورَةُ ص	غَشَّانِ جَرِّ كَنْدِهْ اَرَشْ
اَوْنَادِ مَنَحْهَا	اَهْلِ جَهَنَّمَ بِرُونِ اَبْدِ
مَنَاصِ هَنَكَا مَرِّ	مُقْتَحَمِ بَسْمِ دَرِ اَبْدِ كَا
فَوَانِ رَجُوعِ	مَرْجَا كَشَادِ كِ فَرَجِ
سُورَةُ النَجْمِ	
نُورُوا بِالْاَرْفَقِ	بِكُورِ دَرْمِيَارِ
لُغُونِ نُوْدِ حَوْلِ	عَطَا كَرْدِ
لَا تُنْطَلِحْ حَكْمِ بَجُورِ	خَشَكِ مِشُو
نَجْهَ مِيشِ	دَرْمِ شَكْنِه
صَافَا اَسْبَا اِيْنَا	مِشَرْدِ
جَبَادِ اَسْبَانْدِ	مُتَشَا كُونِ خَالِفَتَكُنْدِ
سُونِ سَا فَا	اَشْمَارَتِ مُنْقِضِ شَدِ
اَصْفَادِ غُلْهَا	مَقَالِيدِ كَلْبِدْهَا
ضَيْغَتِ دَسْتِ زِيُو	صَبُوعِ بِي هُو شَرْدِ
لَا تُخَنَّتْ خَالِفَتِ	دَمَرِ كَرْدِهَا
اَنْزَابِ هَمِ سَا لَهَا	سُورَةُ الْمُؤْمِنِ

ازنه

اَزْنَرِ نَزْدِ بِلِ شَدْنِ	اَفَانِ اَطْرَافِ جِهَانِ
مَقْصُودِهَا مَشْنِ	سُورَةُ الشُّورِ
اَسْبَابِ دَاهِيَا دَرِهَا	شَرَعِ بِيَانِ كَرْدِ
بَنَابِ بِنَاهِي	جَوَارِ كُنْهَا جَارِي شُونْدِ
اَفُوضُ بَا زِ مِیْكَدَارِ	اَعْلَامِ كُوهَا
سَلَا سِلِ زِ بَجْرِهَا	رَوَاكِدِ بِي حَرَكْتِهَا
بَسْجُونِ كِشِدِ مِشُونْدِ	سُورَةُ الزُّحْرِ
بَسْجُونِ سُو خَنْدِ مِشُونْدِ	مَعَارِجِ دَرَجِهَا
دَاغِ كَرْدِه مِشُونْدِ	تَعَبُو نَابِئَامِ شُو
مَرْجُونِ شَادِي مِیْكَدِ	اَسُورِه دَسْتِ بِنْدِ طَلَا
سُورَةُ فَصَلَتِ	اَسْفُوا غَضَبِنَا كَرْدِنْدِ
اَفْوَانِ رُوزِ بِيَا	صِحَافِ كَا سَ وَاحِدِ صَحْفِه
دُخَانِ دُودِ	كَالْفُصْفَةِ نَصَارِ زَا وَ مَعْنِ
صَرَصَرِ سَخْتِ سِرِ	اَكْوَابِ كُوزِ هَا يِ سِنِه
فَقَصْنَا نَقْدِ بَرِ كَرْدِیمِ	لَا بُفْرَ سُنْتِ كَرْدِ مِشُونْدِ
اَكْهَامِ غِلَافِ	اَبْرَمُوا مَحْكَمِ كَرْدِنْدِ

سوره

۲۵
الجزء

۲۴
جزء

سورة الدخان

بدع نوید داشت
 احفاف نلها دبل -
 ربك اسنان
 غارض ابریکه پهن شده در افق
 مستقبل دواورند
 لم یعی مانده نشد آ
سورة محمد
 انهم سبکین کرد بدید
 از جهت کشتن و جرأت
 نقاشا بر سر زامد و هلاکت
 اسین میقتی
 عبد شهد
 مصتی صاف کرده شد
 امعا دودها
 ایت در این ساع
 اول وقت زمان نزدیک حال

رهوا ارا صیده
 نبع نو فریج کرده بودند
 در نهایت کشتن و حشمت
 غلی جو شیدن
 حور سفیدان حور حج
 اهور داور است
 و عین جمع اعین و عینا هر دو
 صفة مشبه اند عین جوش
 چشمه که سبک چشم در نهایت
 سبک باشد و سبک چشم در
 غایت سفید شد
سورة الجاثیة
 اجترخوا کسب کردند
 جاثیه برانودرند
 اثاره بقیه

سورة ق

اشرا علامتها
 اضعا کبشها
 لحن لغت
 - کرد آید - فحوی
 لن بر هرگز نافرمان نکند
 یحیی اصرار و الحاح میکند
 نوذرون بزرگ می شمارند
 شغلنا مشغول کرد ما
 معرة امر مکره
 - سرزنش -
 الحیة برافروختن دل
 از مهر غضب و لغت
 مقصرین چنینند که
 سرون اخن
 سقا شاعها باز

از در معاوتت کرد
 سخن از خود
سورة الحجر
 حرات اطافها
 لا شانزوا بید بخوابید
 القاب لطیفها لاف اسکند
 مدح کند باز مکرر
 لا تجسوا محسن نگیند
 لا یغتب باید و نبودن
 کسی باز او نکوید باید عینت
 شجوب کردنها
 لا یلت باید که نکند
سورة الفرقان
 مریج سور بدید
 باسقا لندرها بارید
 تضید در هم پوشید

سُورَةُ الطَّوْحِ

رق صحفه
مور مضرب شد
دع دفع کردن
النثا که کردم
کاهن خبر دهند از عیب
بوسيله جن
رب المون حادثه در درگاه
اخلام عقلها
مضطربون مسلمانان
سُورَةُ الْجُحْمِ
هوی طلوع کرد غروب کرد
مذرب توانائی
نلتی در او بین
فاب مقدار
فوسین دو گمان

ورید و یکت که احاط
بد طرف کردن کرده و از
دل و پند قطع منوب
مون است
مخید میگری
سُورَةُ الذَّالِزَاتِ
ذروا پراکنده کردن
حبل راهها مختلف
هجعون خواب میکنند
صه فریاد کنند
مصد است بمعنی فاعل
صکت طیانچه زد
زکن نور اعنا
ذنوب دلو بزرگ
ود را اینجا مفضو بهم
از عذاب است

وسعت بد هید

اشروا بر خیزند

سُورَةُ الْحَشْرِ

جته سپر
حصون رها
جله بیرون رفتن از دنیا

لینه درخت خرما
اصلش لونه بود و او کنا
ما قبل مکسود بلبش لینه

ما اوجضم نتاخذ

دکاب شتر
دوله دست کردن فلان

خما درویش

سُورَةُ الْمُتَحَنِّنَاتِ

عجم عقد نکاح

مضروب دهنه دازانند

اسفار کتابها بزرگوار

خشب چوبها

مسند بدو ارکاد

نقاب زبان آوردن بیکدیگر

عنث اعراض کرد

سُورَةُ الْقَمَرِ

نخله کثودن

ساعات روان شوند گمان

در اطاعت خدا روزه داران

تبیات شهر و دیگان

نصوح صالح

طیاف مطابق یکدیگر

فطور شکاف

حسیر مانده

رجوم راننده گان

سحق دوری

مَنَّاك	دوشها اطراف	الحاکم	ثابت باشند
هَاز	بسیار عیب کند	الفارعه	گویند
	و طعن زنند	ثانیة	هست
تَمِيم	محقق چین	مُسُوم	عفت یکدیگر
عَمَل	درشت خوی	صَرَّح	افکار کان
زَنِيم	حرام زاد		مردده و هلاک
نَسِيم	علامت فرار میدم	جَارِب	کشی
خَوَطُوم	بنی	نَعِي	نکاه می دارد
يَصِيرُوم	میرد		حفظ می کند
لَا يَسْتَنْوُونَ	استثنا	دَكَّة	خورد شدن
يُمَكِّنْدُ بَعْنَانِشَا اللّٰه	نمیکند بعیانشا الله	وَاهِبَة	سست باشند
خَرْدِ	فصد منع زکوة	ارْجَاء	اطراف
سَاف	ساف یا	هَاقُوم	بکیرد
لَبِزْ لِقُونَك	برای اینکه	فَطَوُف	مبوه ها
	بلغزایتد تورا	سِلْسِلَه	زنجیر
سُورَةُ الْخَافِ		لَا يَخْضُ	خوبی نمیکند

هَيَم	خویش	بُوفُضُون	مبشتا میند
غَسَلِينَ	چرك و نمون	وَقَار	بزرگی
	بدن اهل جهنم	أَطْوَار	مخلفان ناو
وَبَيْنَ	را در	بَسَاط	فرش کسوده
سُورَةُ الْمَعَا		وَد	اسم بی است صورت
مُهَل	مسکداخته	سُوعَا	بنی که بصورتی
	نقره کداخته روی زین	بَغُو	بنی است بشکل
عَمِينَ	پشم نکارنک	بَعُوف	بنی بشکل اسب
فَضِيلَه	خوبشان بزرگ	نَسْر	بنی بوی صورت کرکس
لَظِي	زبان	سُورَةُ الْجَنِّ	
شَوِي	پوست سر	جَدَّ	بزرگی
	دست پا		جلالک
هَلَاوَع	حرب	رَهَق	ذلك غنیمت
قَبْل	جانب	حَرَس	پاسبانان
عَزَبِينَ	جماعت	تَصَد	کبر کنند نگاه
نَضَب	عشایر یا	فِدَا	اختلاف دارند

قَرَب	فَراد	رُجَر	گناه پلیدی
مَحَرِّوا	فصل کرده	تَقَرَّر	دمیده شد
حَلَب	طلب کردید	نَاثُور	صور
غَدَق	بسیار	تَمَهِّد	کسزدن
صَعَد	سخت	صَعُود	عقبه است که
لَبَد	سوزن مزمل	رَفَن	باو صعبت دارد
مَزْمَل	کلمه بخود پیچید	عَبَس	دو نرش کرد
سَخ	امدود و فامو	بَسَر	پیشادر هم کشید
تَبَيَّل	بریده شدن	بُوشَر	روایت کرده میشود
مَهَل	محلته	اَوَّاح	بسیار بپا کنند
غَصَّه	کلو کبره	بَشَر	پوستن - مردمان
نَرْجَف	می لرزد	اَسْفَر	روشن شد - روشن کرد
كَيْب	ناهار بک	قَسَوَه	شهر
تَهَيَّل	پراکنده	بَنَان	سرانگشتان
وَبِيل	کران - غلط	نَاطِرَه	نازه
المدرث	جامه بپوشید	نَابَان	شادان

سورة

فَاَفَرَه	عقوبتی شکند	اَسَر	خلفت - ربط
فَقَرَات	پشت است	-	مفاصل - اعضا
نَرَاغ	استخوانها بالائی	عُرَف	نیکوئی
رَاف	علاج گشته	عَصَف	وزیر است
النَفَت	پیچید	فَرَجَت	شکافته شد
بَنَمَلِي	می خرامد بطور تکرار	اُفَت	وقت معین کرده شد
سُدَي	مصلی بپایا	اِفَات	جمع کنند
اَمْشَاج	بهم آمیخته	شَاخَات	کوهمان بلند
مِرْجَاج	مخلوط	ظَلِيل	سایه همیشه
كَافُور	مقصود کافور	لَهَب	زبان آتش
مُسَبِّطَر	پراکنده	شَرَر	جهره ها آتش
قَطْرِ	در نهایت سختی	جَمَالَه	شران
زَمَهَرِر	سما	(سورة النبأ)	
قَوَارِر	آبکینه	اَوْنَاد	منها
زَنَجِيل	مراد بهشت	سُبَات	آرامش
سَلَسِيل	چشمه است	وَهَاج	بسیار تابان

مقبرات ابرهافتا	الطافه ^(سورة عبس) بلبه
شجاج بسپادبران	نصد روعاوری
احقاب سالهای بسپا	مقره نویسنده
جمع حقبت حنط عباة	صبا ربحن
ارشتا سالن بنابر	قضا رطب
شهور	غلب انبوه
کواعب دخران ناز	آب چراگاه مبهو خشک
دهان پراز شراب	صاخره صبحه آوار آکنده
غرق از روی شست	غبرة ^(سورة النکور) غبار
نشط برآوردن بدار	فزة ^(سورة النکور) نازک
واجفة لرنده	کورت درهم پیچیده
الکافرة در حال ناول	انکدرت نبوده
نخرة پیچده کهنه	عشار نافه هافا ^{بسن}
الشاهرة زمهر بید	وحوش جانور او حشه
نمک سف	مورده زده در کور شد
انطش نار بک	کشت برکنده شده
دعا کنرد	

الشارح

خس رجوع کند	کدح رنج کشید
کنس پنهان شوندگان	کن بخور هرگز نکرده
عکس رفت و آورد	التفق سفر گد و سفر
نفس دعبد طالع کرد	کیفتش از طالع و بیابان
خسین ^(سورة النور) غفل	افتاب در انوار بدید بشود
انطرت ^(سورة النور) شکا	وسون جمع کرد
انتشرت فرو ریخت	اتسوت جمع شد
بعثت ^(سورة النور) برآکنده	اخذود شکا برای دور
مطفین ^(سورة النور) کوهنک	بطش کرختن
رجی شارب خالو	الطارف ستاره و شب
مشک	ظاهر شوند
زان غلبه کرد	الثایب درخنده
المنافس باید رخت	دافق بچند
بغامزون بچشمها افتا	صلب پشت
یکنند بچشمها استنراء	صنع شکا
آینت غمها برآورد شد	هزل باطل سخن
	رودب نصیر رود

خَالِدُونَ	جاویدند	تَقْتُلُونَ	میکشید
صَالِحَاتٍ	شایسته ها	ظَاهِرُونَ	همیشه
مِثَاقٍ	پیمان	یَکْبِدُ	می کبد
وَالذِّبْنَ	پدرو مادر	اِثْمَ	گناه
اِحْسَانٍ	نیکویی	عُدْوَانٍ	دشمنی
فُرُجٍ	خویشان	اَنْ يَّاتُوا	اگر بیایند
يَنَافِي	بی پدرها	اُسَارَى	اسیران
مَنَاقِبٍ	مدویشنا	تَفَادُوا	فدیه می دهند
تَوَلَّيْتُمْ	پشت کردید	مَحْرَمٍ	حرام کرده شد
قَلِيلٍ	اندک	اِخْرَاجٍ	بیرون کردن
مُغْرَضُونَ	اعراض کنندگان	جَزَا	مکافات
دِيَارٍ	خانه ها	بِفَعْلٍ	میکنند
اَفْرَدَتْهُ	افراد کردید	اِلَّا	مگر
اَنْتُمْ	شما	خِزْيٍ	رسوائی
تَشْتَدُونَ	کواهی میدهد	حَيَوةٍ	زندگانی
هُوَلَاءِ	انجماع	بُرْدُونَ	برگردانیده میشوند

اَشَدَّ	سخت تر	بَلْ	بلکه
اِشْتَرَوْا	خریدند	لَا	نه
لَا يُخَفِّفُ	نمیشود	مَصَدِّقٍ	تصدیق کننده
يُبْصِرُونَ	پاری کرده میشوند	بَسْمِغٍ	ملایم می کنند
لَقَدْ	هر اینچنین	عَرَفُوا	شناختند
وَقَبِلْنَا	از پی در آوردیم	يُنْمَا	درست می آید
يَبِينَاتٍ	ظاهرها و محترها	بَغْيًا	بهرز حد
اَبَدًا	نبرو مند کردیم	فَضْلٍ	بخشش
فَدَسٍ	پاکیزه	مَهْبِينٍ	خار کننده
فَ	پس	وَرَاءَ	عقب
كَلِمًا	هر طایفه	اَنْبِيَاءٍ	پیغمبران
جَاءَ	آمد	وَفَعَلْنَا	بلند کردیم
مَرْسُولٍ	فرستاده شد	فَوَى	بالا
لَا تُهْوَى	دوست نمی آید	مِثَاقٍ	پیمان
تَقْتُلُونَ	می کشید	اَنْبِيَا	آوردید
خَلَفَ	سروپوشانده	عَصَبِنَا	نافرمان کردیم

اشربوا	اشامانید	ظهور	پشنها
شدند	کانت	گوبا	
ابدأ	هرگز	نزع حرج	دور
و همیشه	کسته		
قد مت	پیش	ان یعتز	اینکه عمر
فرستاد	داره شود		
لنجیدن	هرابنه	بصیر	بینا
می بای الله	عدو	دشمن	
احرص	حریص تر	نبذ	یعنی
بود	دوست	انداخت	
احد	می دارد	اتبعوا	پیروی
بک	کردند		
لو یعتز	کاشعمر	نثلون	
داده شود	می خوانند		
الف	هزار	ملک	
سنة	سال	پادشاه	

مخاطبات سبع ثانی بر طبع

ارل و دام

اولا امام دو سید کجاست احادیث

پیوسته است و در وقت و نقل

داده شود هر چند که در آن

و سوره آن من مکرر

در قرآن

(جاری آن میرا حاره)

(کتابخانه عا صدق)

در کتب ده جلد از یک رقم اینها

(در یاد این که به جلد)

(داده خواهند شد)

١٠

نعت
(في ترتيب حروف)

تأليف

عبدالله بن محمد بن
(في ترتيب حروف)

عبدالله بن محمد بن
حسن الزهر (إمام)
هو شيخنا في القامد محقق
في تاريخ سنن حنابلة

وقول
في القامد محقق

